

# سحر و جادو در آثار پائولو کوئیلو

حمیدرضا مظاهری سیف\*

هویت انسان به روح او وابسته است و روح نیز ساکن عالم غیب است؛ از این رو با آنکه در جهان ملموس مادی هم آغوش تن خاکی است، اما ناآرام و جویای اصل خود و خواهان بازگشت به وطن خویش در عالم ملکوت است. از این جا است که میل به خیال و توهم برای تصویرپردازی عالمی دیگر، او را به خلق آثار تخیلی و رویایی از دنیایی مرموز، اسرارآمیز و ناشناخته واداشته و گویی روح در این جهان محسوس نمی‌گنجد و به دنیای مادی محض راضی نمی‌شود. به همین علت بشر هیچ‌گاه از رویا جدا نشده و اگر راهی به سوی معنویت آسمانی و الهی نیابد، در برخی از پدیده‌های زمینی و بشری مانند هنر و سنت‌های معنوی، گریزگاهی به سوی عالم غیب یا دست‌کم لحظاتی خاطره‌انگیز از آن را می‌جوید.

پائولو کوئیلو نیز مانند میلیون‌ها نفر از اهالی عصر مدرن آوای روح را در فراق از وطن خویش شنیده و از معدود کسانی است که آن را جدی گرفته و برای التیام درد هجران دست به کار شده است؛ ولی کاش او هم مثل میلیاردها بشری که ناله روح را می‌شنوند و کاری

نمی‌کنند، خاموش می‌ماند و دست به کاری نمی‌زد. کاش نام خدا و یاد عالم غیب از راه آثار او به فرهنگ عمومی انسان امروز باز نمی‌گشت و کاش نویسنده‌ای چیره دست نبود یا دست کم از خدا و معنویت نمی‌نوشت؛ زیرا خدایی که در آثار کوئیلو زنده شده، همان خدای ناتوان و خطاکاری است که در آثار نیچه مرد و رابطه با عالم غیبی که به نام جادو مطرح می‌کند، همان خرافات و توهمات است که در دوران رنسانس مردمان را از دینداری و معنویت‌گرایی ملول و رمیده ساخت.

کوئیلو می‌کوشد با طرح مسئله سحر و جادو به مصاف با رنج نیازهای معنوی بشر برود. به گمان او اگر بعدی جادوی و سحرآمیز به زندگی اضافه کنیم، مشکل ارزش و معنای زندگی حل می‌شود و شور و نشاط به زندگی پوچ غمزدگان تمدن غرب بازمی‌گردد.

در این نوشته می‌کوشیم تا چیستی سحر و جادو در اندیشه و آثار کوئیلو را پاسخ گوئیم و نسبت آن را با معنای زندگی بکاویم و کاستی‌ها و کزی‌های اندیشه او را بررسی کنیم؛ از این رو مقاله در دو فصل تدوین شده است: فصل نخست، اندیشه‌های پائولو کوئیلو را شرح و تبیین می‌کند و فصل دوم به طرح نقدها اختصاص یافته است.

## فصل اول

### سحر و جادو

ساحر به زبانی گفته می‌شود که با عالم اسرار سروکار دارند و از علوم اسراری سر در می‌آورند. به مردانی که از این ویژگی برخوردارند جادوگر می‌گویند. این تفاوت در کتاب بریدا و در رابطه با دو استاد زن و مرد بریدا به خوبی معلوم است. استاد مرد که با سنت خورشید آشنا است جادوگر نامیده شده و ویکا که زنی آشنا با سنت اسرارآمیز ماه است، ساحر خوانده می‌شود.

سحر و جادو برقراری ارتباط با جهان نامرئی و مرموزی است که نیروهای آن، دنیای ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به بیان ساده برقراری ارتباط بین دنیای مرئی و جهان نامرئی، سحر و جادو است و بدین‌سان به کار گرفتن نیروهای جادویی از جهان نامرئی در دنیای مرئی و کارهای خارق‌العاده انجام دادن است. با این نیروها می‌توان باد و توفان به راه انداخت یا برخی از اشیا را بدون لمس کردن حرکت داد و یا از بعضی وقایع پیش از وقوع آگاه شد و به

نوعی قدرت پیشگویی پیدا کرد. جادوگری به کارگیری نیروی‌های نامرئی و ناشناخته در جهان مرئی و آشکار است. با فتون سحر و جادو است که می‌توان میان این دو جهان قرار گرفت و واسطه انتقال نیروهای آن شد.

با دقت در آثار پائولو معلوم می‌شود جهان نامرئی که او از آن سخن می‌گوید، در برابر جهان مرئی نیست؛ بلکه در برابر دنیای واقعی است و حقیقتی غیر از توهم ندارد. از این رو به صراحت سحر و جادو را موهوم و تخیلی اعلام می‌کند.<sup>۲</sup> ماجرا از این قرار است که او برای نیروهای عادی روانی که با نیروهای مادی فیزیکی متفاوت است و فعال کردن و به کارگیری آنها با کنترل تصورات و احساسات امکان‌پذیر است، جهانی تخیلی به نام جهان نامرئی ساخته و تسلط بر آنها را با نام نمادین سحر و جادو معرفی کرده است. هیجان‌های ناشی از شادی، امید، لذت، خشم و نفرت، نیروهای جادویی جهان نامرئی پائولو است که اگر به زندگی راه یابد، با آنها می‌توان کارهای بزرگی انجام داد و زندگی را متحول کرد.

او مفاهیمی مانند «خوارق عادت» و «تصرف در جهان» را نماد تغییر نگرش به خویش، جهان و زندگی می‌داند. و تحول زندگی را کیمیاگری می‌داند. مهار و به کارگیری نیروهای روانی برای دستیابی به اهداف و تحقق رویاها، کیمیای حقیقی است که به سادگی می‌توان در درون خود یافت و چون انسان‌ها حقایق ساده را نمی‌پذیرند و باور نمی‌کنند که گنجشان زیر سرشان است، اساتید معنوی و کیمیایان به زبان رمزی و پیچیده آن را نوشته<sup>۳</sup> و راهنمایان جاده‌های معنا این گوهرها را از راه‌های دور و پر پیچ و خم به دست جویندگان می‌رسانند تا زائر نوپا و جست‌وجوگر نخواستسته باور کند که این کیمیا و یا معجزه است. بنابراین سحر و جادو در نظر کوئیلو تحولی درونی است که احساسات و عواطف را در زندگی سرد و بی‌روح به جریان می‌اندازد و همانند کیمیا، زندگی بی‌حرارت و تاریک را پر از نور و شور کرده، افسردگی پیری را به شور جوانی میدل می‌کند.

او با تخیلاتی اسرارآمیز تجارب روان‌درمانی خود را روایت کرده است؛ اما نمادهایی که برگزیده، آمیزه‌ای از سنت‌های معنوی تعالیم جادویی و ادیان الهی است که از معنای حقیقی خود فاصله گرفته و به معانی مجازی و نمادین در ادبیات کوئیلو پیوسته است. سحر و جادو یعنی تغییر تصویر بی‌روح و بی‌نشاط زندگی به تصویری پرشور و هیجان و جذاب که به نوعی خارج شدن از چارچوب خشک منطقی و مرسوم و زندگی با شوق و هیجان است؛ مانند

مکانیکی که کار خود را دوست دارد و مهارت کافی نیز پیدا کرده و به محض نگاه به موتور اتومبیل، اشکال را تشخیص می‌دهد. گویی با ماشین حرف می‌زند و سخن آن را می‌شنود، او غرق کار می‌شود و در چند لحظه وارسی و دست‌کشی به ماشین، درد آن را می‌فهمد؛ چون با احساسش کار می‌کند.<sup>۴</sup> جادو نامی برای کشف این شوق و شور ساده در زندگی است، در هر کار و لحظه لحظه زیستن همراه با شمع و اشتیاق و سرانجام موفقیت و کامیابی. هر لحظه زندگی ساحر کشف معجزه‌های شورانگیز است؛ زیرا او هستی را لمس می‌کند و از زیستن و تجربه کردن به هیجان می‌آید. زندگی او متفاوت است؛ چون متفاوت می‌نگرد و جهان را پر از رمز و راز و اسرار می‌بیند و هر لحظه منتظر و آماده پذیرش امری خارق‌العاده است؛ پس از هر موضوعی هیجان‌زده شده و لذت می‌برد.

خدا اصل و سرچشمه همه هیجان‌ها و عشقی است که در زندگی جریان می‌یابد و لحظه‌های تاریک و بی‌احساس زندگی را سرشار از نور و شور می‌سازد؛ از این رو خدا را می‌توان در همه جا احساس کرد. البته در صورتی که با اشتیاق و ایمان به اسرار، به هر سو بنگری؛ به رشد گیاه و شکفتن یک غنچه و شکوه اسرارآمیز آسمان و یا پرواز پرندگان. اگر با اشتیاق به اینها بنگری، خدا را دیده و حضور او را احساس کرده‌ای. او برتر از عقل عادی و سرچشمه احساسات و هیجان‌ها است. خرد اعظم است که با او می‌توان فراتر از تصورات معمول و شناخت عادی، جهان را احساس کرد. درک حضور خدا یعنی با احساس بودن و با شور و اشتیاق زیستن و دست کشیدن از تلاش برای شفاف کردن همه چیز با عقل؛ به عبارت دیگر، با احساس زیستن به جای اندیشمندانه عمل کردن.

کارهای خارق‌العاده‌ای که ساحران و جادوگران آثار کوئیلو انجام می‌دهند، تحول احساسی و هیجانی در زندگی است که با شورآفرینی و نشاط‌انگیزی، زندگی را ارزشمند، معنادار و جذاب و انسان را به خرد اعظم نزدیک می‌کند. البته «جادوگری یکی از راه‌های نزدیکی به خرد اعظم است؛ اما هر کار دیگری که آدم می‌کند، تا زمانی که با قلبی سرشار از عشق کار می‌کند، می‌تواند او را تا این مرحله برساند»<sup>۵</sup>. جهان نامرئی وجود دارد و هر کس که با اشتیاق و هیجان زندگی می‌کند، با آن مرتبط است و بدین ترتیب همه کارها می‌تواند جادویی باشد؛ به شرطی که نیروهای هیجانی را برانگیزد و سردی و مرگ را از روح و زند...

بازستانند. شهامت کنار گذاشتن راه‌های روشن عادی و معقول و رها کردن احساسات و با اشتیاق زندگی کردن، شالوده‌دستیابی به سحر و جادو و سرشار کردن زندگی از معنا است.

## روح کیهانی

همه عالم جنبه نامرئی و پنهانی دارد که به واسطه آن با خداوند ارتباط برقرار کرده، نیروی زندگی و حیات را از سوی او دریافت می‌کند. جهان نامرئی ماورا پر از نیروهای سحرآمیز و جادویی است. آموزه‌های سری و تعالیم جادویی کمک می‌کند تا انسان از بعد مرئی جهان بگذرد و کالبد کیهانی را به روح کیهانی پیوند زند. با درک ربط جهان مرئی و نامرئی، حضور روح کیهانی در همه چیز احساس و نوعی از حیات و زندگی در تمام پدیده‌های عالم محسوس می‌شود؛ از این رو «ویکا» به «بریدا» می‌گوید:

همیشه خود را روی پل جهان مرئی و نامرئی بگذارد. تمام کیهان جان دارد. سعی کن همیشه با این زندگی ارتباط داشته باشی. این زندگی زبان تو را می‌فهمد و کم‌کم جهان اهمیت دیگری پیدا می‌کند.<sup>۶</sup> وقتی جهان و اشیا و پدیده‌های آن با شعور باشند، پس می‌توان ارتباطی شعورمند با آنها برقرار کرد؛ مثل ارتباطی که دو انسان با هم برقرار می‌کنند؛ برای نمونه از کسی کمک می‌خواهید یا به او عشق می‌ورزید. در علوم جادویی که می‌کوشند به نیروهای خارق‌العاده دست یابند، درحقیقت تلاش برای رسیدن به روح کیهانی یا دستیابی به بخشی از آن است تا به این ترتیب بتوانند در شعور کائنات نفوذ کنند و از این طریق کارهای غیر عادی انجام دهند.

برای ارتباط با روح جهان باید به او توجه کرد و به صدای او و هیاهویی که در جهان برانگیخته است گوش فراداد. به همین علت ویکا به بریدا توصیه می‌کند که در گوشه‌ای از خانه‌اش شمعی برافروزد و با نگرینستن و تمرکز بر آن به هیاهوی جهان گوش سپارد. او می‌گفت:

این هیاهویی ابدی است که در کوه‌ها، شهرها، آسمان‌ها و در ژرفای دریا وجود دارد. این هیاهو که به

ارتعاشی می‌ماند، روح جهان در حال دگردیسی است که به سوی نور حرکت می‌کند.<sup>۷</sup>

هیاهوی جهان، شور و هیجان و احساسی است که در همه چیز حضور دارد و حرکت به

سوی نور، تکاپو به سوی معنا، ارزش، بودن و زیستن است.

روح کیهانی، روح مادری است که حیات و روح همه موجودات از او و در او است و هر کس روح خود را به آن برساند و پیوند زند، به سرچشمه زندگی همه کائنات رسیده و می‌تواند ارتباطی مؤثر با آنها برقرار کند و نیز پی می‌برد که «روح جهان، بخشی از روح خداوند است و... روح خداوند روح خود او است و... بدین ترتیب می‌تواند معجزه کند.»<sup>۸</sup> به بیان دیگر، می‌تواند از طریق ارتباط با روح جهانی با روح خدا مرتبط شده، بر امور عالم تاثیر گذارد.

چنان‌که جوان چوپان در کیمیاگر پس از ملاقات با روح خورشید و باد و بیابان، روح جهان را درک کرد و با دست آفرینش‌گر و تقدیرنگار آشنا شد و در این لحظه اراده خود را در اراده او دید و بدون اینکه سخنی بگوید، نیایشی در سکوت انجام داد و آن طور که خواسته بود بادی عظیم برانگیخت.<sup>۹</sup>

وقتی انسان با روح جهان ارتباط برقرار کند و دریابد که همه چیز زنده است و بخشی از روح جهان را در خود دارد که به واسطه آن می‌تواند به درک روح کل برسد، پی می‌برد که «تمام این دنیا مقدس است و یک دانه می‌تواند یک پلی به سوی نامرئی باشد».<sup>۱۰</sup> شکستن غنچه، شفافیت قطره، آواز زیبای پرندگان، درخشش ستارگان، رنگ‌های بیابان و نوازش نسیم، همه معجزه، سرشار از معنا و برای زیستن اشتیاق‌آور و شورآفرین است. وقتی شخصی به روح کیهانی می‌رسد، قدرت و ظرفیت‌های خویش را در یگانگی و وحدت با جهان باور می‌کند؛ قدرتی که با درک خداوند پدید می‌آید و زندگی را معنا می‌بخشد؛ از این رو «از نظر ساحران، زندگی یگانگی با روح جهان است».<sup>۱۱</sup>

### افسانه شخص

افسانه شخصی نیرویی جادویی دارد و شخص را به جهان نامرئی نزدیک می‌کند و او را به روح جهان می‌رساند. افسانه شخصی رویایی است که هر کس از دوران کودکی یا نوجوانی با آن زندگی می‌کند. در همان آغاز، رویای خود را تحقق‌پذیر می‌پندارد و بدون ابهام و تردید آن را می‌خواهد و معنای زندگی خویش را در آن افسانه شخصی و رویا پیدا می‌کند؛ اما همین که افراد به زندگی واقعی و یا شاید هم ساختگی روزمره اجتماعی یا می‌گذارند، باید از راه‌های خط‌کشی شده و مشخصی عبور کنند: تحصیلات، مدرک، شغل، حرفه‌ای آبرومند از نظر دیگران که درآمد مناسب داشته باشد، ازدواج، زندگی و پیشرفت شغلی. معمولاً مردم خود را

به همین راه‌های تعریف شده می‌سپارند و امنیت را به آرزوها و افسانه شخصی خود ترجیح می‌دهند؛ در نتیجه به تدریج رویایشان از دست می‌رود و احساس بی‌معنایی و افسردگی تمام وجودشان را فرا می‌گیرد. در این وضعیت آنچه را که امنیت می‌پنداشت به تکراری فرساینده و سرد تبدیل می‌شود؛ در حالی که راه درست زندگی و با معنا زیستن، حفظ افسانه شخصی و سیر به سوی آن است؛ زیرا آنها را به جهان نامرئی نزدیک می‌کند و نیروهای جادویی را در زندگی آنها به جریان می‌اندازد.

افسانه شخصی هرکس امری تحقق نیافته در عالم مرئی است که بر اثر کوشش و پیگیری می‌تواند محقق شود. بنابراین دنبال کردن افسانه شخصی کاملاً جادویی است و امری را از وضعیت نامرئی به دنیای مرئی و مشهود آوردن است؛ از این روی‌گیری افسانه شخصی نیروهای جادویی را در ما برانگیخته و ما را میان این دو عالم قرار می‌دهد. یعنی همان جایی که اسرار ساحری و رموز جادویی نهفته است. با دستیابی به نیروهای جادویی است که زندگی از شور و هیجان پر می‌شود و زیستن ارزش می‌یابد.

کوئیلو در نوشته‌های گوناگونش می‌کوشد تا نشان دهد که بازگشت به رویاهای دوران کودکی و تلاش برای تحقق آنها زندگی را از شور و نور و هیجان و شکوه سرشار می‌کند و چنان معانی برانگیزاننده و روشن و گرم به زندگی می‌دهد که انسان می‌تواند سختی‌های بزرگ را تحمل کند و رنج‌ها را به جان بخرد و در نهایت فریاد برآورد که زندگی‌ام به مبارزه‌ام و رنج‌هایی که کشیدم می‌ارزد.<sup>۱۲</sup>

در «خاطرات یک مغ»، یافتن شمشیری را که رهاورد سیر مراحل معنوی رام است، معنای زندگی خود معرفی می‌کند و در صدد جست‌وجوی آن برمی‌آید. او با گذر از مراحل دشوار، شمشیر خود را پیدا می‌کند و البته در خلال این سیر و جست‌وجو، درس‌های زندگی را فرا می‌گیرد.

در «کیمیای گر» گنجی که رویای جوان چوپان به او می‌نمایاند، به زندگی و سفر پیرماجرایش معنا می‌بخشد. در بریدا، فراگیری اسرار جادوگری و گفت‌وگو با ارواح، دخترک را به جست‌وجو وامی‌دارد و در این کشاکش، نیمه دیگرش را می‌جوید.

در «شیطان و دوشیزه پریم» آرزوی دخترک خدمتکار هتل برای رسیدن به ثروت و زندگی مجلل در یک شهر بزرگ، زندگی او را سرشار از شور و معنا و تحرک می‌سازد و نیروی لازم را برای مبارزه و تحمل رنج‌ها به او می‌بخشد.

«کنار رود بیدار نشستم و گریستم» داستان عشق مرد کیشی را به دوست دختر دوران نوجوانی‌اش بازگو می‌کند که پس از سال‌ها فاصله، رویای عشقش را واقعی می‌سازد و سایر آثار او نیز نمونه‌هایی از معنای زندگی و خروج از مسیر پیش‌بینی شده زندگی و مبارزه و رنج برای تحقق افسانه شخصی است. در لابه‌لای این ماجراها، عشق و اشتیاق و تحرک زندگی‌هایی که با این روایا هدایت می‌شوند، به نمایش گذاشته می‌شود.

افسانه شخصی هر کس با دیگری متفاوت است. درحقیقت معنای زندگی، طیف گسترده‌ای از خواسته‌ها را فرامی‌گیرد؛ یافتن یک شیء مثل شمشیر، گنج، رسیدن به عشق دوران کودکی، درک عشق حقیقی و فارغ از تملک و تعلق چنان که در «زهیر» تصویر می‌شود، هدایت ملتی به سوی توحید همانند پیامبر اسرائیلی در رمان «کوه پنجم» و نیز ترویج شرک و کفر در بین مردم مثل رویایی که ملکه لبنانی در همان رمان در سر و دل می‌پروراند و به خاطر آن به مبارزه وارد می‌شود، همه اینها و غیر از آنها می‌تواند معنای زندگی شخصی را تشکیل دهد. هر کس باید معنای زندگی یا به تعبیری که رمان بریدا می‌آموزد، عطیه خود را پیدا و کشف کند. مهم نیست که این رویا چیست، توحید یا شرک؛ هر چه باشد سزاوار است که دنبال شود؛ چون ما را روی پل جهان نامرئی قرار می‌دهد و به زندگی معنایی سحرآمیز می‌بخشد.

### جنبه درونی (Subjective) افسانه شخصی

کوئیلو با همه تأکیدی که بر پیگیری افسانه شخصی می‌کند، آن را اصل نهایی زندگی نمی‌داند؛ بلکه معتقد است آنچه به عنوان افسانه شخصی وارد زندگی کسی می‌شود، ارزش ذاتی ندارد و به خودی خود بهانه‌ای بیش نیست؛ بهانه‌ای که جوهره زیستن را تحقق می‌بخشد و میان روح و جسم انسان و حقیقت حیات ارتباط برقرار می‌کند.

اهمیت افسانه شخصی یا آن موردی که معنا را وارد زندگی می‌کند، صرفاً به خاطر تکاپویی است که در زندگی ایجاد می‌کند و آن را به جریان می‌آورد. و خودش چه یافت شود و چه نشود اهمیتی ندارد.<sup>۱۳</sup> مهم کارکرد پویابخشی آن به زندگی است. زندگی نباید گردش



عادی اتفاقات تکراری باشد و لذت‌های شیرین خود را از دست بدهد و جذاب و سرگرم‌کننده باشد.

درحقیقت درک عمیق معنای زندگی، گذار از متعلق آن است؛ چنان‌که در «خاطرات یک مغ» شمشیر گمشده و یافتن آن اهمیت خود را از دست می‌دهد و زائر به ارزش‌ابزاری و اهمیت کارکردی آن برای امری برتر، یعنی همان تلاش برای شادکامی، جست‌وجوی یک آرزو و درک لحظه‌های بودن در این جهان پی می‌برد و چوپان در رمان «کیمیاگر» می‌فهمد که گنج پنهان و پیدا کردنش اهمیتی ندارد و مهم همین مبارزه و زندگی و هر ثانیه زیستن است. در رمان «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد» مسئله آشکارتر است. وقتی ورونیکا پس از ناکامی در خودکشی و انتقال به بیمارستان روانی، آن‌گاه که دکتر ایگور او را با مرگ رو به رو می‌کند. و به او می‌قبولاند که یک هفته بیشتر زنده نیست، تازه او قدر زندگی را می‌فهمد و می‌کوشد تا از ثانیه‌های باقی مانده نهایت بهره را ببرد. در این ماجرا ورونیکا کم‌کم زندگی را درک می‌کند و تقریباً مرگ اهمیت و هراس‌انگیزی خود را از دست می‌دهد. او به درک عمیق لحظات زنده بودن و هر دم را غنیمت شمردن دست می‌یابد و به رویای فراموش شده پیاپیست شدن و حتی عشق ورزیدن و لذت جنسی روی می‌آورد.

افسانه شخصی به صورت ابژه یا شیء عینی به زندگی وارد می‌شود و دریچه‌ای به روی جهان نامرئی می‌گشاید و به زندگی معنا می‌بخشد. در آغاز انسان همان را می‌طلبد و به زیستن همچون یک مبارز نور رومی‌آورد؛ اما به تدریج حقیقت زندگی را دریافته و از آن ابژه فراتر می‌رود و به شور و اشتیاق و نیز نوعی استحاله می‌رسد که بر اثر آن، نیروهای جادویی و اسرار ساحری را در خویش یافته و به این ترتیب از آن ابژه به سوژه منتقل می‌شود و شخص با جهان نامرئی مرتبط می‌شود و معنای زندگی را در خویش می‌یابد. البته آن ابژه هم بخشی از جهان نامرئی و معنای زندگی او است؛ پس مثل یک بازی بدون تعلق و وابستگی، آن شیء را می‌جوید؛ اما درحقیقت می‌خواهد ارتباط با عالم نامرئی را حفظ کند و معنا و شور زندگی را در درون خود برافروخته و برپا دارد.

بنابراین ارتباط با جهان نامرئی و برخورداری از نیروهای جادویی دو مرحله دارد: نخست جنبه عینی و بیرونی (Objective) آن، که تمنای یک شیء یا شخص یا پدیده‌ای واقعی در جهان است و شخص آرزوی دستیابی به آن را در دل می‌پروراند؛ دوم جنبه درونی آن و کشف

نیروی حیات به صورت درک لحظه‌ها و لمس عمیق بودن خویش در زندگی و جست‌وجوی لذت و شادکامی و پذیرش زندگی است. میان این دو بعد سحرآمیز و معنابخش به زندگی، رابطه‌ای نظیر رابطه میان لفظ و معنای کلمات برقرار است. همان گونه که در کار آمدن واژگان برای دستیابی به مفهوم و معنای آنها است، جنبه عینی معنای زندگی که افسانه شخصی را تشکیل می‌دهد، برای دستیابی به بعد درونی معنای زندگی است.

معمولاً در آثار کوئیلو شخصیت‌های داستان پس از اینکه به ارزش‌های جنبه ایزکتیو معنای زندگی پی می‌برند، به بعد درونی آن دست می‌یابند و از نیروهای جادویی و سحرآمیز بهره‌مند می‌شوند؛ اما گاه سرنوشت‌های گوناگونی برای این شخصیت‌ها و افسانه شخصی‌شان پیش می‌آید و این طور نیست که همواره کامیاب برآیند؛ برای مثال ورونیکا ظاهراً رویای مرگ را از دست می‌دهد و در نهایت زندگی را برمی‌گزیند.

در «زهیر»، ماریا دختر هنرپیشه‌ای که دلبسته نقش اول داستان می‌شود، نمی‌تواند او را به دست آورد و در نهایت فقط دلخوش است که برای رویایش مبارزه کرده و شکست برایش چندان اهمیتی ندارد؛ اگرچه تا حدودی غم و افسردگی به روح او راه می‌یابد، البته او همین اندوه را نیز با آغوش گشوده می‌پذیرد و از افسردگی هم به عنوان بخشی از بازی زندگی استقبال می‌کند.

گفتنی است در بیشتر موارد، خود مسئول شکست‌ها و ناکامی‌های زندگی هستیم؛ چون نمی‌توانیم نیروهای جادویی را به زندگی وارد کرده و معنای زندگی را حفظ کنیم. مشکل این است که ما فقط کالبد و پیکر عالم را می‌شناسیم و از روح آن بی‌خبریم؛ یعنی بعد نامرئی آن را درک نکرده و هیچ ارتباطی با آن نداریم. به همین علت وقتی به خواسته‌های خود نزدیک می‌شویم و در آستانه یافتن گنج یا پیدا کردن شمشیر قرار می‌گیریم از آن دست می‌کشیم؛ زیرا دیگر معنای مرموز زندگی را در آن احساس نمی‌کنیم و شور خود را از دست می‌دهیم. تا زمانی که افسانه شخصی دور از دسترس بود، رازوری و معنابخشی آن درک می‌شد و شوق انگیز بود؛ اما وقتی به آن نزدیک می‌شویم، همه چیز عادی می‌شود و اسرار جهان نامرئی در آن درک نمی‌شود و نیروهای جادویی از آن می‌گریزد. به همین خاطر مردمان «بسیاری آن گاه که می‌بینند رویایشان تحقق‌پذیر است، از آن دست می‌کشند. از جنگیدن در نبرد نیک سر می‌پسند؛ چون نمی‌دانند با شادی‌شان چه کنند.»<sup>۱۴</sup> و چه ارزشی دارد.

بنابراین در جست‌وجوی رویا و دنبال کردن افسانه شخصی، رازی نهفته است که آن، باور به حقیقت نامرئی عالم و روح کیهانی است. دستیابی به افسانه شخصی بیش از آنکه یافتن گنج یا پیدا کردن شمشیر یا عشقی دوردست و یا هر چیز دیگر باشد، تشرف به روح جهانی است. کسی که به روح جهان راه یابد، درحقیقت پیوندی باطنی با کل جهان پیدا کرده و همان‌طور که می‌تواند دست خود را حرکت دهد، قادر است تغییراتی در عالم پدید آورد و به راز کیمیاگران پی برد. «کیمیاگری همان نفوذ به روح جهان است»<sup>۱۵</sup> و در این صورت دیگر پدیده‌ها برای او عادی نیست و هدف و رویایی که تحقق یافته هنوز هم رازآلود و جادویی است. او منتظر است تا با آن رویا و سایر پدیده‌های جهان، شگفت زده شود و شور و هیجان خویش را حفظ کند؛ زیرا نیروهای نامرئی و سحرآمیز را درک کرده و به خداوند ایمان دارد. می‌داند که با تحقق یک رویا خدا تمام نمی‌شود و جهان نامرئی سراسر آشکار نمی‌گردد. پس هنوز می‌توان منتظر بود، اشتیاق داشت و هدف و معنایی به زندگی بخشید.

#### ندای درون

راهیابی به روح جهان با درک عمیق روح خود امکان‌پذیر است. باید ندای درونی را شنید و به سخن دل گوش فرا داد. کسی که می‌خواهد به روح جهان برسد، باید به ژرفای روح خود سفر کند و ببیند که عمیقاً چه آرزویی دارد. تصور چه چیزی او را به شور و هیجان می‌آورد. در صورت سرکشی به قلب و مشاهده و کشف خواست عمیق درونی، درحقیقت زبان دل را گشوده و پای سخن دل نشسته‌ایم. با راهنمایی او می‌توانیم به روح جهان نزدیک شویم، آن را لمس کنیم و از نیروهای جادویی‌اش لبریز شویم. قلب انسان مربوط به بعد نامرئی وجود او و بخشی از روح جهان است؛ از این رو سخن دل الهام روح کیهانی است و پیگیری آن موجب رسیدن به روح جهان می‌شود.

روشن است اگر می‌خواهیم نیروهای سحرآمیز را به روح خود راه دهیم و روحی شاداب و پرنشاط داشته باشیم تا طعم زندگی به کام او گوارا آید و لحظه‌های زندگی جادویی شود، لازم است ببینیم که چه می‌خواهد و چه می‌گوید، آن گاه برای تحقق خواسته‌هایش بکوشیم و مبارزه را بپذیریم.

دل از روح جهان است.<sup>۱۶</sup> آوای دل پیام روح کیهانی یا روح خداوند را به انسان می‌رساند. به این علت گوش کردن به دل که به رویاها فرامی‌خواند، زندگی را به لحظه‌های ابدی الهی پیوند می‌زند<sup>۱۷</sup> و راه گذر از رنج‌ها و ضعف‌ها را به سوی نیروهای جادویی و شادکامی سحرآمیز می‌نماید. با پذیرش دعوت دل و آوای قلب به روح کیهانی و خداوند نزدیک شده، بلکه با او یکی می‌شویم و آن گاه هر چه کنیم معنوی است. ندای روح، انسان را به روح جهان می‌رساند و نیروهای ماورایی را که تحول‌آفرینند در دسترس قرار می‌دهد.

انسان‌ها به حدی زندگی خود را پر از آداب و ملاحظات کرده‌اند که دیگر مجال برای شنیدن طنین درونی خود نمی‌یابند. ارزش‌های آموخته شده و هنجارهای اجتماعی مسیر را برای زندگی ما مشخص کرده و جرأت خروج از آن را از ما گرفته و جایی برای شنیدن آهنگ قلب باقی نمانده است. کسانی که از چارچوب معیارهای فراگیر اجتماعی بیرون می‌زنند، دیوانه و مشکل‌دار به شمار می‌آیند.

ادوارد در رمان «ورونیکا» تصمیم می‌گیرد بمیرد. بیماری اسکیزوفرنی است که پدید آوردن مجموعه نقاشی «رویای بهشت» را در سر او می‌پروراند؛ اما پدر و مادرش می‌خواهند او یک شخصیت سرشناس و با نفوذ سیاسی شود. دست آخر ادوارد به خاطر عشق به پدر و مادرش و مشاهده نگرانی و دلسوزی آنها رویای خود را ترک می‌کند. درحقیقت هویت خود را رها می‌کند و به علت ضربه‌ای که ملاحظات اجتماعی به او زده است، با نگاه مات و قلب لبریز از عشق و علاقه ورونیکا روبه‌رو می‌شود<sup>۱۸</sup> و نیز به خاطر ضربه‌ای که عشق خانوادگی به او زده، نه جسارت نزدیک شدن به رویای خود را دارد و نه جرات قرار گرفتن در چارچوب‌های اجتماعی را پیدا می‌کند.

بیشتر مردم به علت تسلیم شدن در برابر شرایط اجتماعی و ارزش‌های روزمره، دل خود را می‌رانند و ندای آن را خفه کرده‌اند. اگر به دل توجه نکنی و آهنگ آن را نشنوی و پی‌نگیری، واپس رانده شده<sup>۱۹</sup> و دیگر حرف‌هایش شنیده نمی‌شود. آن گاه راهی برای دستیابی به روح جهان و نیروهای جهان نامرئی باز نمی‌شود و انگیزه و شوری در زندگی باقی نمی‌ماند و جریان عادی امور، انسان را مثل فسیلی بی‌روح، به مرده‌ای شبیه زنده‌ها مبدل می‌کند. کوئیلو در «کیمیگر» از زبان قلب چوپان می‌نویسد:

هر انسانی بر زمین گنجی دارد که انتظارش را می‌کشد. ما قلب‌ها چندان عادت به سخن گفتن از این گنج‌ها نداریم، چون انسان‌ها دیگر نمی‌خواهند آن را بیابند. تنها با کودکان درباره آنها سخن می‌گوییم؛ سپس می‌گذاریم زندگی، هر یک از آنها را به سوی سرنوشت خویش هدایت کند. اما دریغ اندک افرادی راهی را که برای آنها تعیین شده، راه افسانه شخصی، راه خوشبختی را پی می‌گیرند. بیشتر آنها جهان را چیزی تهدید کننده می‌بندارند ... و به همین دلیل جهان به چیزی تهدید کننده تبدیل می‌شود. آن گاه صدای قلب‌ها مدام آهسته و آهسته‌تر می‌شود؛ اما هرگز خاموش نمی‌شویم. می‌کوشیم حرف‌ها مان شنیده نشود. نمی‌خواهیم آدم‌ها به خاطر پیروی نکردن از قلب‌هاشان رنج بکشند.<sup>۲۰</sup>

انکار صدایی درونی از طریق عوامل هنجارپذیری به هر کس منتقل می‌شود و آن کسی که با ضعف و سستی تسلیم این القانات شود، موهبت شنوایی قلب را از دست داده، امکان دستیابی به نیروهای جادویی زندگی را از دست می‌دهد و با پیروی از ندای درون است که فرد به نیروهای سحرآمیز رسیده و نه تنها زندگی خود، بلکه زندگی دیگران را نیز متحول می‌سازد. در داستان «کوه پنجم»، که این فراز از اندیشه کونیلو بسیار بالا می‌گیرد، پیامبری به نام ایلیا را معرفی می‌کند که از دوران کودکی قدرت گفت‌وگو با فرشتگان را داشته است؛ به همین علت از سوی کاهنان پیامبری او تایید و به عنوان نبی معرفی می‌شود. اما بر اثر درخواست پدر و مادر به این آواها که نمادی از فرشته درونی و ندای دل است بی‌توجهی می‌کند و به تدریج این آهنگ خاموش می‌شود.<sup>۲۱</sup> او تا سن بیست و سه سالگی بدون شنیدن صدایی زندگی کرده، به نجاری رومی آورد؛ تا اینکه آن صداها دوباره تکرار می‌شود.<sup>۲۲</sup> او این بار از آزمون پیروز برآمده و ندا را اجابت می‌کند. در نهایت کارش به جایی می‌رسد که سرزمین خود را از شر ملکه کافرکیش و پرستش بعل و سایر بت‌ها نجات می‌دهد.

او گاهی با عبارت دیگر از دل و آوای آن یاد می‌کند؛ غیر از اینکه در والکری‌ها ندای درونی و آوای دل را به عنوان فرشته درونی معرفی می‌کند و در برخی آثارش آن را نیروی غریزه می‌داند؛ نیرویی که با آن، کندی و کاستی اندیشه و خرد در کشاکش روزگار و فراز و فرود زندگی جبران و تکمیل می‌شود. آنجا که اندیشه از نکاپو و تصمیم‌گیری و فرمان‌دهی باز می‌ماند، این نیرو راه را به او نشان می‌دهد؛ همان طور که در حیوانات عمل می‌کند و آنها را بدون اینکه از اندیشه و خردی روشن و دوراندیش و محاسبه‌گر برخوردار باشند راهنمایی می‌کند؛ نیرویی که انسان را به اشراق رسانده، سخن خداوند را مفهوم می‌سازد.

## خدای خطاکار

البته ندای دل و درک آن خیلی روشن و صریح نیست. قلب انسان کاملاً طبیعی است و فراز و فرودهایی دارد. اگرچه پیام آن راهنما است، بعضی اوقات خلاف‌خوانی هم می‌کند. می‌توان گفت که نیروهای جادویی همیشه مثبت و معجزه‌کننده نیستند و گاهی هم شیطانی و ویرانگرند؛ برای مثال به امور ساده رضایت می‌دهد و از رویاهای خواستی خود دست می‌کشد. این نوسانات دل در رمان «کیمیاگر» به خوبی توصیف شده است. چوپان جوان به کیمیاگر می‌گوید:

قلب من خیانتکار است و نمی‌خواهد ادامه بدهم. کیمیاگر پاسخ داد: این خوب است و ثابت می‌کند که قلبت زنده است. طبیعی است که از مبادله هر آن چه به دست آورده‌ایم با یک رؤیا بترسیم.

- پس چرا باید به قلبم گوش بسپرم.

- چون هرگز نمی‌توانی خاموشش کنی و حتی اگر وانمود کنی به او گوش نمی‌دهی، باز همیشه در درون سینه‌ات به تکرار نظرش درباره زندگی و جهان ادامه می‌دهد.

- حتی اگر خیانتکار باشد؟

- خیانت ضربه‌ای است که انتظارش را نداری. اگر قلبت را خوب بشناسی، هرگز در این کار موفق نمی‌شود؛ چون رؤیاها و تمناهایش را می‌شناسی و شیوه کنار آمدن با آن را درمی‌یابی.<sup>۲۳</sup>

غیر از این نوسانات ضد و نقیض، دیگر به همه گفته‌ها و خواسته‌های دل باید گوش داد؛ زیرا لحظه‌های زندگی را سرشار از معنا و درک هستی و اراده می‌سازد و نباید آن را سرکوب کرد؛ بلکه باید با آن انس گرفت و با شناخت درست از نیرنگ‌هایش دوری گزید. نیرنگ‌هایی که با ترس و سرکوب عشق و اشتیاق، انسان را از دستیابی به روح جهان بازمی‌دارد. در اینجا کم‌کم به مسائل جالبی می‌رسیم. دل همواره هدایت‌گر نیست؛ بلکه گاهی اوقات وسوسه می‌کند؛ زیرا به گفته کیمیاگر، دل یک انسان است و گاه ترس و تردید و هراس و سستی در پیگیری رویاها را تلقین می‌کند و یا به تعبیر چوپان، خیانتکار می‌شود.

این مقدمه در کنار مطلب پیشین که دل را پاره‌ای از روح جهان می‌شمرد، نشان می‌دهد که در واقع روح کیهانی این وسوسه‌ها را در دل می‌افکند؛ چنان‌که خود کوئیلو می‌نویسد:

قلب جوان آغاز به سخن گفتن درباره ترس کرد. داستان‌هایی را برای او تعریف کرد که از روح جهان شنیده بود. داستان‌های انسان‌هایی که به جست و جوی گنجشان می‌رفتند و هرگز آن را نمی‌یافتند. گاهی جوان را از این فکر که ممکن است به گنجش نرسد یا در صحرا بمیرد، به هراس می‌انداخت. گاهی نیز می‌گفت دیگر راضی شده، که تا همین جا هم یک عشق و چندین سکه زر یافته.<sup>۲۴</sup>

بنابراین این روح جهان، بعدی شیطانی، وسوسه‌گر و فریبنده دارد. یاتولو بر این اساس معتقد است که باید شیطان خویش را یافت، در زندگی با او مشورت کرد و حتی اجازه داد که گاهی اوقات در زندگی جولان دهد؛ چنان‌که کوئیلو در سفر زیارتی خود از جاده سانتیاگو تمرینی را از استاد خویش فرا می‌گیرد که به واسطه آن، شیطانش ظاهر شده و با او گفت‌وگو و مشورت می‌کند و نام آن را پیام‌آور می‌گذارد.<sup>۲۵</sup> از او می‌توان اشتباهات و خطاها را یاد گرفت؛ چنان‌که از فرشته نگهدارنده می‌توان راه درست را آموخت.

تا اینجا معلوم شد که دل، هم الهام فرشته‌گون دارد و هم وسوسه شیطانی؛ زیرا روح کیهانی دارای دو بعد فرشته‌ای و شیطانی است. با این توضیحات معنای دقیق کودک درون آشکار می‌شود؛ عبارتی که در کنار رود پیدار از زبان موعظه‌گر جوان بیان می‌شود.<sup>۲۶</sup> کودک، ساده و با احساس است و کارهای خوب انجام می‌دهد؛ اما شیطنت هم می‌کند. تنها به این دلیل که دلش خواسته و میلش او را به انجام کاری نادرست واداشته و او بدون احساس گناه آن را مرتکب شده و در نهایت ممکن است عذرخواهی کند؛ ولی باز هم اگر دلش بخواهد، آن کار را تکرار می‌کند.

حال اگر این نتیجه را که روح کیهانی دو جنبه فرشته‌گون و شیطانی دارد، کنار این مطلب بگذاریم که «روح جهان‌بخشی از روح خداوند است»<sup>۲۷</sup>. نتیجه به دست آمده این است که خداوند دارای صفات شیطانی، وسوسه‌ها و خطاها است. از صفات نیکش فرشتگان پدید می‌آیند و از صفات پلیدش شیطان‌ها، کوئیلو از این نتیجه‌گیری غافل نبوده، بلکه به صراحت اذعان می‌دارد و تأثیرات آن را در زندگی بررسی می‌کند.

خدای کوئیلو تمنا دارد؛ پس بی‌نیاز نیست. اگر چیزی بخواهد باید صبر کند؛ چون قادر مطلق نیست. به همین علت خطا می‌کند، امیال نادرست در او پدید می‌آید، پشیمان می‌شود و شکست در برابر شیطان را تجربه می‌کند. با همین نگرش در یادداشت آغازین «شیطان و دوشیزه پریم» می‌نویسد:

ایزد زمان - زروان - پس از خلق گیتی، هماهنگی گرداگردش را دریافت؛ اما کمبود بسیار مهمی را احساس کرد. یک همراه که در این زیبایی با او سهم شود. یک هزار سال برای آوردن پسری نیایش کرد. داستان نمی‌گوید، به کدام درگاه نیایش کرد؛ چراکه او قادر متعال بود، پروردگار یگانه و اعلا؛ هر چه کرد، تا سرانجام باردار شد.

آن گاه که ایزد زمان به تمنای دلش دست یافت پشیمان شد؛ زیرا دریافت تعادل جهان بسیار ناپایدار شده است. اما دیگر بسیار دیر شده بود و پسرش در راه بود. پشیمانی‌اش تنها به یک نتیجه انجامیده پسر دیگری نیز در زهدانش پدید آمد.

اسطوره می‌گوید از نیایش آغازین خدای زمان، نیکی (هورمزد) پدید آمد و از پشیمانی‌اش، بدی (اهریمن) جفت و همزاد هورمزد شد. پدر، نگران، همه چیز را چنان نظم داد تا هورمزد پیش از برادرش از زهدان بیرون بیاید تا اهریمن را از شر رساندن به جهان بازدارد؛ اما از آنجا که بدی چیره دست و توانا است، اهریمن توانست به نیرنگی پیش از هورمزد زاده شود و پیش از او ستارگان را ببیند.<sup>۲۸</sup>

با این مبنا کوئیلو پیشنهاد می‌کند که زیاد نگران اشتباهات خودتان نباشید؛ زیرا خدا هم اشتباه می‌کند. پس بهتر است که آنها را فراموش کنید. معصومیت و بی‌گناهی یعنی ترک احساس گناه، نه ترک خطاها. در واقع یک تحول در احساس است، نه تغییر عملکرد؛ همچنین اگر مشکلات و نامایمات و موانع و شکست شما را می‌آزارد، با آرامش آنها را بپذیرید؛ زیرا این‌ها اشتباهات خدا است و شما هم اشتباه می‌کنید. بهتر است که خدا را ببخشید تا او هم شما را ببخشد. پاتولو در رمان «شیطان و دوشیزه پریم» یکی از کارهای آحاب مصلح دهکده ویسکوز و اطراف آن را اختراع روز آموزش معرفی می‌کند.

در این روز اهالی خود را در خانه حبس و دو فهرست آماده می‌کنند؛ سپس به بلندترین کوه روی می‌آورند و نخستین فهرست را سوی آسمان می‌گیرند. فهرست خطاهایشان، از قبیل شیادی‌های شغلی، بی‌عفتی، بی‌عدالتی و این جور چیزها است و می‌خوانند و می‌گویند: پروردگارا، این گناهان من است نسبت به تو. خیلی گناه کرده‌ام و از تو آموزش می‌خواهم که این طور آزرده‌ات کردم.

ابتکار آحاب اینجا است که فهرست دوم را از جیب بیرون می‌آورد، باز رو به همان کوه می‌کند و فهرست دوم را به طرف آسمان می‌گیرد و چیزی شبیه به این می‌گوید: اما پروردگارا،



این هم فهرستی از گناهان تو نسبت به من است: وادارم کردی بیش از حد کار کنم با وجود تمام دعاهايم، دخترم بیمار شد، هرچند می‌کوشم شریف باشم، از من دزدی کردند و بیش از حد لازم رنج بردم.

پس از خواندن دومین فهرست، مراسم را تمام می‌کردند: من نسبت به تو نامنصف بوده‌ام و تو نسبت به من نامنصف بوده‌ای؛ پس چون امروز روز آمرزش است، تو گناهان مرا فراموش می‌کنی، من گناهان تو را و می‌توانیم یک سال دیگر با هم ادامه بدهیم.<sup>۲۹</sup>

بنابراین ارتباط با روح جهان از طریق دنبال کردن رویاها انسان را به خدا نزدیک می‌کند و با کشف جهان نامرئی، زندگی سرشار از شور و معنا می‌شود و حتی انسان با خطاهای خود و خطاهای خداوند در حق خودش کنار می‌آید و زندگی را آسوده‌تر سپری می‌کند.

### رزم‌آور نور

رزم‌آور نور کسی است که می‌کوشد زندگی خود را جادویی و نیروهای سحرآمیز را کشف کند. او می‌داند زندگی در کشاکش موانع و مشکلات و ناکامی‌ها پیچیده شده است تا انسان خود را دگرگون سازد و ظرفیت ملاقات با رویای خود را پیدا کند. رزم‌آور نور به ندای دلش گوش می‌دهد، با رویایش زندگی می‌کند، رنج‌ها را می‌پذیرد و سرانجام می‌فهمد که زندگی «ارزش رنج او را دارد»<sup>۳۰</sup>. او از چیزهایی که دیگران به آن چسبیده‌اند دست می‌کشد و به سوی رویا و افسانه شخصی خود می‌رود؛ مانند سانتیاگو که در راه اهرام مصر و یافتن گنجینه‌اش، با محبوب خود وداع کرد و موقعیت و جایگاه اجتماعی را که در میان قبایل عرب یافته بود وا گذاشت. شغل خوب و درآمد عالی را که با استکان‌فروشی به دست آورد، رها کرد و به سوی رویایش حرکت کرد. بنابراین رزم‌آور نور همه چیز را وا می‌نهد؛ زیرا برای آنها ساخته نشده و در نهایت با آنها کامیاب نخواهد بود بلکه کاری را آغاز می‌کند و تا فرجام ادامه می‌دهد که او را به رویایش برساند.

البته رزم‌آور نور هم گاهی اوقات اشتباه می‌کند، ایمانش را از دست می‌دهد، افسانه‌اش را باور نمی‌کند، هیجان رویاهایش فرومی‌نشیند، فرشته‌اش با او سخن نمی‌گوید، دلش او را فریب می‌دهد؛ اما او منتظر و امیدوار است و می‌داند که این وضع به پایان خواهد رسید؛ زیرا او

پیگیر رویاها و افسانه شخصی است. اینها همان ندهای شیطانی روح جهان و خطاهای خدا در حق انسان است.

در تمام نوشته‌های کوئیلو مرحله‌ای است که قهرمان داستان، این وضعیت را تجربه می‌کند. پریم که در آرزوی ثروت و زندگی در شهری بزرگ بود، ناگهان تصمیم می‌گیرد که همه چیز را رها کند و در همان دهکده متروک با آرامش به سر برد یا در «خاطرات یک مغ»، پائولو در جایی از جست‌وجوی شمشیرش ناامید می‌شود و قصد می‌کند از سفر جادویی خود بازگردد. کوئیلو می‌کوشد این پیام را منتقل سازد که همین فراز و فرودها و کش و قوس‌ها است که به رزم و نبرد او معنا می‌دهد و از او رزم‌آور نور و پیکارگر روشنایی می‌سازد. در غیر این صورت، اگر رزمی در کار نباشد و راهی به سوی نور وجود نداشته باشد، جهان یا تاریکی محض است یا روشنایی خالص. به هر حال بدون رنج و نبرد و شکست، موفقیت و فتحی در کار نیست و همه چیز بوج می‌شود. بنابراین برای رزم‌آور نور، خطاها، ردایل، تردید و ترس و شکست ضروری است تا از او رزم‌آوری دلاور بسازد.

رزم‌آوران نور درخشش دید خویش را حفظ می‌کنند. دنبایی‌اند، بخشی از زندگی دیگرانند و سفر خویش را بدون کشکول و پاپوش می‌آغازند. بارها می‌ترسند، همواره درست عمل نمی‌کنند. برای چیزهای بیهوده رنج می‌برند، گاه کرداری پست از آنان سر می‌زند، گاه خود را از بالیدن ناتوان می‌یابند. اغلب خود را سزاوار برکت یا معجزه‌ای نمی‌دانند. همیشه به کاری که انجام می‌دهند ایمان ندارند. شب‌های بسیار در نور شمع بیدار می‌مانند، گمان می‌کنند زندگی‌شان معنایی ندارد؛ برای همین رزم‌آور نوردند، چون اشتباه می‌کنند، چون تردید می‌کنند، چون دلیلی می‌جویند..... و بی‌تردید آن را خواهند یافت.<sup>۳۱</sup>

هر رزم‌آور نور، پیش از این‌از ورود به نبرد ترسیده، خیانت و دروغ دیده. ایمانش را به آینده از دست داده. به راهی گام گذاشته که راه او نبوده. به خاطر مسائل بی‌اهمیت رنج کشیده. شک کرده که رزم‌آور نور نیست. در اجرای تعهدات روح خویش شکست خورده. گفته آری، حال آن مقصود وی نبوده. رنجانده کسی را که دوست داشته؛ برای همین رزم‌آور نور است. همه اینها را تاب آورده؛ اما امیدش را به بهروزی از دست نداده است.<sup>۳۲</sup>

با این توضیح معلوم می‌شود که رزم‌آور نور انسان در اوج یا فرد دست‌باخته به نیروهای جادویی و ساحری نیست؛ بلکه رزم‌آور نور در وضعیت آمادگی و انتظار است. از دیدگاه

دانش مکتوم یا علوم غریبه و جادو، انسان‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند: خفتگان (the asleep)، بیداران (the awakened) و روشنی‌دگان و (the enlightened).

انسان خفته آگاه نیست و تنها از بخش کوچکی از نیروی عظیم بالقوه خود استفاده می‌کند. این شخص در زندگی راه خود را به گونه‌ای خواب‌آلود و ذر اسارت ذهن عادی و حواس پنج‌گانه خود می‌پیماید. ممکن است از جهات دنیوی «موفق» باشد. ممکن است انسانی «شاد» و «راضی» به مفهوم عادی این واژه‌ها به نظر آید؛ اما اگر نتواند ماورای حواسش را درک کند و از ذهن عادی خود فراتر رود، به او «خفته» می‌گویند.

شخص «بیدار» دریافته است که از ذخیره عظیم نیروهای بالقوه خود استفاده نمی‌کند. به طور غریزی می‌داند که اگر راه استفاده از آنها را بدانند، نیروهای قدرتمندی در دسترس هستند. انسان «بیدار» در تلاش برای استفاده از نیروی خفته خود است و او همان رزم‌آور نور است.

انسان «روشنیده» محصول نهایی بشر است. این انسان قوای نهفته خود را بیدار کرده و در اختیار گرفته است، از ذهن عادی خود فراتر رفته و می‌تواند خود را با ذهن کیهانی یکپارچه کند. بدین ترتیب، دیگر تحت تاثیر هراس، اضطراب و ضعف مردم عادی نیست که هم چنان اسیر این احساساتند. تنها انسان «روشنیده»، سرشت حقیقی جهان و ارتباط خودش را با آن درک می‌کند. به این ادراک پایدار رسیده است که از کیهان جدا نیست و بخشی درونی از آن است. او کیهان خود را برمی‌افزاید و به همین دلیل به آرامش ابدی دست می‌یابد.<sup>۳۳</sup>

### احساس جانشین خرد

کوئیلو در جای دیگر به جای مفهوم «روشنیده» یا ساحر، واژه «خردمند» را به کار می‌گیرد. این هم کاربردی نمادین است. خرد در لفظ جانشین احساس و هیجان شده و معنای احساس و هیجان به این مفهوم تزریق شده است. موضوعی که در یکی از ملاقات‌های بریدا با استاد ساحرش یعنی ویکا از ذهنش می‌گذرد. بریدا به ویکا نگاه می‌کرد و با خود می‌اندیشید که او یک خردمند حقیقی است؛ «خردمندی که تمام زندگی‌شان را به جست‌وجوی پاسخی می‌گذراندند که وجود نداشت و با درک این حقیقت، توضیحاتی جعل کردند. تمام عمر خود را فروتنانه در جهانی گذراندند که نمی‌توانستند درک کنند؛ اما می‌توانستند در آن مشارکت کنند و

تنها روش ممکن، تعقیب آرزوها و رویاهای شخصیشان بود؛ چون از این راه بود که انسان می‌توانست به ابزار خداوند تبدیل شود.

پرسید: «پس جست‌وجو چه ارزش دارد؟»

[ویکا پاسخ داد:] «ما جست‌وجو نمی‌کنیم. و بدین ترتیب، زندگی پرشورتر و درخشان‌تر است. چون می‌فهمیم هر گام ما، در تمامی لحظه‌های زندگی‌مان معنای عظیم‌تر از خودمان دارد. درک می‌کنیم در هر کجای زمان و مکان، پاسخ این پرسش داده شده است. می‌فهمیم که انگیزه‌ای برای بودن ما در این‌جا وجود دارد و همین کافی است.<sup>۳۴</sup> ابهام، رازآمیزی و در جهل ماندن بهتر شور و هیجان را می‌انگیزد. کسی که نمی‌اندیشد، از اتفاقات ساده شگفت‌زده می‌شود، گاهی خیالش راحت‌تر است و مثل کودکان بی‌خبر و نادان با شادی و بازی و ستیز و غصه و گریه و فراموشی زندگی می‌کند. شور و معنای زندگی را به سادگی احساس می‌کند.

پرسش از معنای زندگی پاسخی شفاهی، ذهنی و زبانی ندارد که در واژگان و مفاهیم بگنجد؛ بلکه پاسخ آن را باید لحظه به لحظه با زندگی کردن و بودن و درک هستی خود تجربه کرد. با زیستن روی پل میان جهان نامرئی و دنیای مرئی می‌توان به نیروهای جادویی رسید و به کمک آنها معنای زندگی را یافت. هنگامی که جست‌وجوگر دست از کنکاش خود می‌کشد و هر لحظه پذیرای آن چیزی می‌شود که نیروی برتر جهان اراده کرده و تسلیم خواست او می‌شود و به خواسته دلش خواست خدا را فهمیده، خود را تسلیم او می‌کند و معنای زندگی را می‌یابد.

اگر بخواهیم به طور نظری معنای زندگی را بفهمیم، کاری محال و بیهوده انجام داده‌ایم؛ مثل اشتباهی که جوان انگلیسی در جست‌وجوی دانش کیمیاگری انجام می‌داد و در رمان کیمیاگر، ساتیاگو که بیش از او تسلیم رویاهایش بود و به قلب خود و نشانه‌های پیرامون توجه می‌کرد، زودتر به استاد کیمیاگر رسید؛ با اینکه درصدد یافتن او نبود.

خرد با اسرار کنار نمی‌آید. با احساس می‌توان جام معنا را در ثانیه‌های زندگی نوشید. در رمان «کوه پنجم»، ایلیا که هنوز رزم‌آور نور نشده بود، پرسش‌های نامربوطی از راهب می‌پرسید و او حقایقی را که در زندگی و برای زندگی با خود شرط کرده بود و به آنها ایمان داشت به او گفت؛ مثل اینکه خدا هست و... پس آنها را پذیرفته و تسلیم همین رویاها بود؛ اما ایلیا در تحیر و اضطراب به سر می‌برد و همواره پرسش‌هایی از کاهن می‌پرسید که «خدا

کیست»<sup>۲۵</sup> «اگر او قادر متعال است، چرا مانع از رنج کشیدن آنانی که دوستش می‌دارند نمی‌شود. چرا آنان را نجات نمی‌دهد، به جای اینکه قدرت و افتخار به دشمنانش ارزانی دارد؟»<sup>۲۶</sup> کاهن در پاسخ به او می‌گوید: «نمی‌دانم؛ ولی دلیل دارد. امیدوارم به زودی از آن آگاه شوم. تو خیلی وحشت‌زده‌ای؛ اما من سرنوشت خویش را پذیرفته‌ام.»<sup>۲۷</sup>

رزم‌آور نور شرایط و پیشامدها را هر چه باشد می‌پذیرد و مشکلات و رنج‌ها را بخشی از آهنگ زندگی خویش می‌داند که معنای زندگی را کامل می‌کند. او با درک عمیق خود و پدیده‌های جهان، معنا را با همه ابهام و رازآمیزی‌اش دریافته. همین رازآلودی است که همه چیز را به پدیده‌ای شگفت، معجزه‌آسا و معنای ژرف تبدیل می‌کند که درک و کشف آن زندگی را از شور و معنا لبریز می‌سازد. آگاهی نظری هیچ حقیقتی را به انسان نشان نمی‌دهد «ما همیشه نگران یافتن پاسخیم. گمان می‌کنیم این پاسخ‌ها برای درک معنای زندگی مهم‌تر آن است که به تمامی زندگی کنیم و بگذاریم زمان، رازهای هستی را بر ما آشکار کند.»<sup>۲۸</sup>

بنابراین رزم‌آور از آگاهی عادی می‌گذرد و به سطحی از آگاهی شهودی و قلبی نزدیک می‌شود که شاید آن را روشنایی ظلمت یا درک تاریکی یا فروغ شب نامید. چیزی که اسناد سنت خورشید در نخستین ملاقات با بریدا به او می‌آموزد. وقتی او را در جنگل تنها می‌گذارد و او به تنهایی پس از تجربه ترس و توهم، با ایمانی که به خود تلقین می‌کند آرامش می‌یابد و آن شب تاریک را با روشنایی درونی به صبح می‌رساند، صبحدم به جنگل می‌گوید:

درباره شب تاریک آموختم. فهمیدم که جست‌وجوی خدا، یک شب تاریک است که ایمان یک شب تاریک است. تعجبی ندارد، هر روز انسان یک شب تاریک است. هیچ کس نمی‌داند دقیقه بعد چه رخ می‌دهد و با وجود این، همه رو به جلو پیش می‌روند؛ چون اعتماد می‌کنند، چون ایمان دارند.<sup>۲۹</sup>

پذیرش تاریکی، جهل و ابهامی که در زندگی وجود دارد، با نماد جهان نامرئی و تاریکی شب معرفی می‌شود و ساحری و جادوگری یعنی نزدیک شدن به این غیب و درک نامرئی بودن آن؛ چنان‌که جادوگر به بریدا در پاسخ به پرسش از چیستی جادو می‌گوید:

جادو یک پل است؛ پلی که اجازه می‌دهد از جهانی مرئی به جهان نامرئی راه پیدا کنی و از هر دو جهان درس بگیری.

بریدا می‌پرسد: «چطور می‌توانم گذر از این پل را یاد بگیرم؟»

اسناد پاسخ می‌دهد: «با کشف شیوه عبور خودت. هر کس شیوه خودش را دارد.»<sup>۳۰</sup>

راه هر کس در رویای او است؛ زیرا رویاها هنوز تحقق نیافتند و مربوط به جهان نامرئی هستند و کسی که به آنها توجه می‌کند، به آن سو در حرکت است و به جهان نامرئی نزدیک می‌شود. خواندن نشانه‌ها مرموز و نامعقول است و با احساس و درکی اسرارآمیز فهمیده می‌شود.

استاد کسی است که شاگرد خود را به این رویاها متوجه کرده، او را برای تحقق افسانه شخصی‌اش یاری کند و بدین سان از او رزم‌آور نور بسازد؛ رزم‌آوری که برای رفتن به سوی جهان نامرئی و تاریک حرکت می‌کند و برای درک آن و یافتن روشنایی و نور در آن سوی تاریک و ناآشکار مبارزه می‌کند؛ چنان‌که کشیش «در کنار رود بیدار نشستم و گریستم» به پیلاز و مرد جوان کمک می‌کند و آنها را راهنمایی می‌کند تا به هم برسند و برای این وصل مبارزه کنند.

رزم‌آور نور پس از این که برای دستیابی به افسانه شخصی‌اش وارد نبرد نیک می‌شود، خدا - شور و هیجان در زندگی - را در خود برمی‌انگیزد و این «رستاخیز خدایی را جشن می‌گیرد که در درونش خفته است.»<sup>۴۱</sup>

در نبرد نیک که به فرماندهی احساسات و هیجانات انجام می‌شود و نه خرد، خوب و بد و خیر و شر معنای دیگری دارد. شر، کار و زندگی بدون اشتیاق و هیجان است. کسی که با شور و شوق افسانه‌اش را دنبال می‌کند خیر است و در حال نبرد نیک به سر می‌برد. «نبرد نیک نبردی است که انجامش می‌دهیم؛ چراکه قلب مان از ما چنین می‌خواهد.»<sup>۴۲</sup> او، هم ملکه کافرکیش و هم پیامبر بنی‌اسرائیل را تحسین می‌کند؛<sup>۴۳</sup> زیرا هر دو به رویایشان عشق و شهادت ورزیدند. و شکست و موفقیت را تجربه کردند. بنابراین در یافتن معنای زندگی محاسبه‌های معمولی عقل به کار نمی‌آید. «برای ایمان به راه خویش لازم نیست ثابت کنیم راه دیگران نادرست است.»<sup>۴۴</sup> معیار هر کس خود او است که باید راه خویش را برای قرار گرفتن روی پل میان جهان مرئی و نامرئی پیدا کند.

### کنار آمدن با احساسات منفی

کوئیلو تنها پیروی از خواست دل را پیشنهاد می‌کند که این امر می‌تواند احساس بهتری را در زمان حال ایجاد کند؛ برای مثال در رمان «زهیر»، پائولو هوس می‌کند رفتار عجیب و

غریب از خود نشان دهد یا به کاری بی سابقه نظیر همراهی با ولگردها و گدایی اقدام کند تا احساس رهایی و سرخوشی به او دست دهد. او در حالی که از گمشدن همسرش افسرده و غمگین است و از تنهایی و یکنواختی اوضاع و بی اهمیت شدن همه چیز رنج می برد، با جوانانی روبه رو می شود که «لباس های عجیب غریب پوشیده اند... لباس های کثیف اما به شدت ابتکاری... که از روی یونیفرم های نظامی یا فیلم های علمی تخیلی طراحی شده است. همه شان یک جایشان را سوراخ و حلقه ای از آن رد کرده اند. همه موهایشان را به شکلی متفاوت کوتاه کرده اند.»<sup>۴۵</sup> او به جمع این گداناها وارد شده، ماجرا را این گونه توصیف می کند:

«یک بطری ودکا دوباره دور چرخید... جرعه ای نوشیدم. تصور کردم اگر کسی مرا آنجا ببیند چه می گوید... فکر کردم می گویند: دارد در مورد موضوع کتاب بعدی اش تحقیق می کند و با این خیال آرام گرفتم... بطری ودکا یک بار دیگر دست به دست گشت و من تنها کسی بودم که اصلاً احساس خوشی نداشت؛ اما من از خودم متعجب بودم. سال ها بود که در خیابانی در پاریس روی زمین ننشسته بودم و این راضی ام می کرد.»<sup>۴۶</sup>

پائولو با کسانی همراه می شود که خود را انگشت نما کرده، با خشونت رفتار می کنند. او برای یافتن همسر گمشده اش که یکی از آنها نشانی از او دارد با آنها همراه شده است. نگران آبروی خود است. در مجموع احساس خوبی ندارد؛ اما چون کار متفاوت و عجیبی است و زندگی پوچ و یکنواخت را به تنوع و تلاطم می آورد، به این وضعیت رضایت می دهد. او می آموزد که باید به احساس بهتر رسید که همان شور و هیجان در زندگی است و برای رهایی از احساس افسردگی و سردی و پوچی به هر کاری می توان دست زد؛ زیرا هیچ معیاری غیر از دستیابی به احساس بهتر درکار نیست. برای رسیدن به احساس بهتر به ندای دل گوش داده، هر چه او می خواهد انجام دهید.

اما قلب همیشه به رفتار و زندگی متعادل و درستی دعوت نمی کند و قرار هم نیست که چنین کند؛ «چون قلب انسان میدان نبرد تمامی فرشتگان و شیاطین است.»<sup>۴۷</sup> و با خدایی خطاکار و شکست پذیر در ارتباط بوده، حتی بخشی از آن خدا به شمار می آید. پس اگر انسان خود را به خواسته های چنین دلی بسپارد و آنچه او می گوید انجام دهد، گاه تعارض و ناکامی و پشیمانی و رنج، روحش را فراگرفته و روانش را می آزارد؛ تا جایی که سبک زندگی و کردار شخص برایش غیر قابل تحمل می شود و ناگزیر باید گذشته را از خود دور کند. پائولو

معتقد است که اینها واقعیات زندگی است و باید آنها را پذیرفت و با آنها کنار آمد. افسردگی، ناآرامی، عصبی بودن، پرخاشگری، نارضایتی، ترس و نگرانی هم وجود دارد و بسیاری از آنها نتیجه عملکرد خود ما است. به این علت می‌گوید:

سعی دارم فراموش کنم کی‌ام، نمی‌توانم بار تمام گذشته‌ام را بر دوش بکنم.<sup>۴۸</sup>

با پیروی از ندهای شیطانی که در دل طنین می‌اندازد، زندگی جای زیادی برای افتخار و ماندگاری ندارد؛ بلکه باید آن را به فراموشی سپرد و به زمان حال اندیشید؛ «زیرا زندگی همین لحظه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم.»<sup>۴۹</sup> و به محض گذر از زمان باید همه را دور ریخت. در این زندگی دور ریختنی، معنایی غیر از هیجان و لذتی در زمان حال وجود ندارد که رنج‌های بسیاری به دنبال می‌آورد و برای فراموش کردن آن باید به مشروب و مستی پناه برد؛ از این رو کوئیلو در سراسر آثارش، استفاده از مشروبات الکلی را مطرح می‌کند و از سرخوشی ساعتی که در حال مستی پدید می‌آید تجلیل می‌کند. با آنکه پس از آن، فشار و رنج روانی می‌آید، ولی باید آن را پذیرفت و فریاد کشید که این رنج به آن خوشی می‌ارزد. در این‌جا است که مشروب کارکردی جادویی پیدا می‌کند و می‌تواند انسان را از رنج‌ها برهاند؛ اگرچه برای ساعتی باشد. نوشیدنی‌های الکلی ساعتی الهی ایجاد می‌کنند که از سرخوشی لبریز است؛ زیرا خدا به معنای سرچشمه شور و هیجان و رهایی از افسردگی و بی‌معنایی است.

### زبان نشانه‌ها

کسی که به دل خود گوش سپرده و افسانه شخصی‌اش را دنبال کرده است، زبان نشانه‌ها را می‌فهمد؛ زیرا نشانه‌ها را با اشراق می‌توان فهمید و اشراق نه با حواس ظاهری دریافت می‌شود و نه با عقل عادی در قلب‌ها می‌تابد. نشانه‌ها با دل سخن می‌گویند و پیام خود را به دل‌ها می‌رسانند؛ از این رو قلب‌هایی که مورد توجه بوده‌اند؛ امکان درک نشانه‌ها را داشته و جسارت پیروی از پیام آنها را دارند. «رزم‌آور می‌داند که اشراق الفبای خداوند است و هم‌چنان به باد گوش می‌سپارد و با ستارگان سخن می‌گوید.»<sup>۵۰</sup> تا او را در تحقق افسانه شخصی‌اش راهنمایی کنند و درک عمیق زندگی را برایش میسر سازند.



نشانه‌ها زبان جهانند و درک آنها ارتباط با روح جهان و رابطه با جهان نامرئی را می‌سازد. کسی که نشانه‌ها را می‌فهمد و از آنها پیروی می‌کند، به جهان نامرئی نزدیک می‌شود و به نیروهای جادویی دست پیدا می‌کند. دنبال کردن نشانه، زندگی را در مسیر تحقق افسانه شخصی پیش می‌برد و شور و هیجان را به زندگی سرازیر می‌کند.

رزم‌آور نور با احساس زندگی می‌کند و کمتر به عقل و اندیشه تکیه دارد. او در ظلمات نادانی‌های خویش، فروغ هیجان و احساس را می‌تاباند و زندگی جادویی و اسرارآمیزی را از سر می‌گذراند. او به دنبال تحقق رویای خویش است و برای رفتن این راه آنچه را که لازم است بداند، از نشانه‌ها و نمادها و معانی سحرآمیز رویدادها می‌فهمد و با توجه به آنها پیش می‌رود. اگر کسی از تعقیب رویای خود دست بردارد، همراه با خفه شدن ندای درونی‌اش، قدرت خواندن نشانه‌ها و فهم زبان آنها را از دست می‌دهد.<sup>۵۱</sup>

خواندن نشانه‌ها و درک زبان جهان، نمادی از قدرت سازگاری با دنیا و کاهش تنش‌های درونی است. اینکه هر چیز را به نوعی موافق و همراه با خود بدانیم به منزله نیرویی است که خدا برای یاری‌مان فرستاده است. کسی در برقراری این ارتباط و یکی‌شدن با جهان موفق است که شهامت دنبال کردن رویاهایش را داشته باشد.<sup>۵۲</sup> کسی که بایستد و آماده باشد تا ناملایمات را از سر بگذراند، یگانگی با جهان را تجربه می‌کند.

### شهامت

رفتن به سوی جهان نامرئی، گام برداشتن در تاریکی است. بدون شهامت نمی‌توان به سوی جهان نامرئی رفت و به کشف نیروهای جادویی رسید. پیروی از نشانه‌ها و دنبال کردن افسانه شخصی مثل همان تجربه بریدا در نخستین ملاقات با استاد جادوگر است. استاد او را در جنگل رها می‌کند تا صبح شود. بریدا ابتدا می‌ترسد و بعد اندیشه و احتمالات خطر را رها کرده، می‌کوشد شب جنگلی را درک کند که حامی و پشتیبانی وجود دارد و شب بخشی از روز است.<sup>۵۳</sup>

جهان و زندگی به رای ما ساخته نشده و پیش نمی‌رود. ما باید آن را چنان که هست بپذیریم و خود را تغییر دهیم تا زندگی‌مان جادویی شود. باید به خداوند و نیروهایی که از

جهان نامرئی می‌آید ایمان داشته باشیم و با درک و ایمان به آنها است که معنای زندگی کشف می‌شود.

«خرد آدمیان در برابر خداوند جهالت است.»<sup>۵۴</sup> و کودک درون یا ندای دل، پیام خدا را می‌رساند و ما را به او می‌پیوندد. پس نباید آنچه را که ما یا دیگران نمی‌فهمیم و نادرست می‌پنداریم ولی دل آن را می‌طلبید، نادیده بگیریم. این کودک، پژواک کلام و اراده خداوند را در معصومیت خود منعکس می‌سازد و باید تسلیم آن شد و پذیرفت که تاریکی و ابهام آن در برابر خرد کم فروغ ما مثل تاریکی ایمانمان است که اگر پذیرای آن باشیم، درک می‌شود. مردم می‌خواهند شفاف عمل کنند و آن گونه که می‌فهمند رفتار کنند؛ اما اراده خداوند آن قدر روشن نیست. ما باید بکوشیم تا جریان اراده خدا باشیم. اگر بخواهیم همه چیز معقول و پیش‌بینی‌پذیر باشد، رازی باقی نمی‌ماند و معنای زندگی با این تلاش خام قربانی می‌شود. معنای زندگی جادویی است و با پذیرش جهان نامرئی و پیشروی به سوی آن به دست می‌آید. جست‌وجوی واضح و مردم‌پسند، جهان نامرئی را انکار می‌کند و درهای آن را می‌بندد و پلی را که می‌توان میان جهان مرئی و نامرئی برپا کرد فرو می‌ریزد و انسان را در جهان مرئی، روشن، بی‌شور و هیجان و خالی از معجزه زندانی می‌کند.

کسانی که شهامت دارند و اجازه می‌دهند کودک درون سخن بگوید و زندگی کند، دگرگونی و معنویت را تجربه می‌کنند و شور و هیجان و ذهن ساده و خالی او راهنمای عالم نامرئی، یل جادو، راز فرشتگان و کیمیای تحول است. واقعیت آن قدر که مردم می‌خواهند، وضوح ندارد و یگانه و روشن نیست.

وقتی انسان شهامت خود را در باور ندهای جهان نامرئی و دنبال کردن رویاها از دست بدهد، احساساتش از دست می‌رود و اشتیاقی به آرزوها و رویاهایش باقی نمی‌ماند؛ حتی نفرت و دشمنی در برابر شکست و ناکامی‌هایی که ممکن است او را زمین بزند تحلیل می‌رود و آماده شکست می‌شود؛ به گونه‌ای که برای مبارزه و نبرد روشنایی نیرویی برایش نمی‌ماند؛ چون امید و اشتیاقی ندارد، ناامید هم نمی‌شود، فقط سرد و بی‌روح است؛ زیرا با مرگ رویاها، روح هم می‌میرد.<sup>۵۵</sup>

رزم‌آور نور سرشار از شعف و اشتیاق است و طعم زندگی را در هر لحظه می‌چشد و هر اتفاق تازه‌ای که چهره و طعم دیگری از زندگی به او بنمایاند، شگفت‌زده‌اش می‌سازد. او در

ناشناخته‌ها است و نه تنها از چیزهایی که دیگران تمنا می‌کنند می‌گذرد؛ بلکه از آنچه آنها می‌گریزند استقبال می‌کند؛ همچنین به کارهایی دست می‌زند که مردم پروای انجام آن را ندارند.

وقتی می‌ترسیم، اجازه می‌دهیم نیروهای منفی مسلط شده، میان ما و نیروی روح کیهانی فاصله انداخته و ما را طلسم کنند، تا دیگر نتوانیم به نیروهای جادویی زندگی دست یابیم.<sup>۵۶</sup> کسی که افسانه شخصی‌اش را می‌زند، با همه راز و ابهامی که پیشروی خویش دارد، هر آنچه را باید بداند، در موقع مناسب می‌فهمد. تنها یک چیز می‌تواند رویا را به ناممکن تبدیل کند و آن هم «ترس از شکست»<sup>۵۷</sup> است. از این رو ترس، مانع درک نشانه‌ها و فهم زبان آنهاست.

## عشق

معنای زندگی به ساحت نامرئی عالم تعلق دارد و انسان برای برقراری ارتباط میان جهان مرئی و نامرئی باید تغییر کند و از سطح مرئی زندگی فراتر آمده، پیوند میان ابعاد پیدا و پنهان جهان را در خود تحقق بخشد. آن گاه است که معنای زندگی کشف می‌شود. آنچه می‌تواند این دگرگونی را در افراد پدید آورد عشق است.<sup>۵۸</sup> عشق، نیرو است و بدون تردید تجلی خداوند<sup>۵۹</sup> و رشته ارتباط با جهان نامرئی است. پیگیری افسانه شخصی به جهت شور عشقی که در درون بر می‌انگیزد، اهمیتی جادویی و معجزه‌آسا پیدا می‌کند. عشق و شهادت نیروهای جادویی است که هیچ طلسمی آنها را از بین نمی‌برد و با آنها هر طلسمی شکسته می‌شود.

حرکت در پی ندای دل، عشق عظیمی را به خود، همه کائنات و انسان‌ها برمی‌انگیزد که پائولو آن را «آگاه»<sup>۶۰</sup> می‌نامد. آگاه به معنای عشق الهی و سرازیر شدن نیروی روح جهان به سوی ما است؛ زیرا روح جهان از عشق سرشته شده است؛<sup>۶۱</sup> عشق بی‌کران و نیرومندی که با آن زندگی معنا می‌شود و شخص را به روح کیهانی پیوند زده و با گیتی یگانه می‌سازد؛ از این رو پیگیری افسانه شخصی، کیمیا است و انسان را به نیروهای سحرآمیزی می‌رساند که همانند گنجینه‌ای در درون او است؛ گنجینه‌ای که در چند تکه سنگ یا فلز خلاصه نشده، بلکه وحدت با کل گیتی را به واسطه پیوند با روح جهان دربرمی‌گیرد. کسی که با پیروی از دنبال کردن رویاهای خود به گنجینه عشق و اشتیاق دست یابد، فریاد برمی‌آورد که «در خود بادهای، صحراها، اقیانوس‌ها، اختراها و هر آنچه را که در کیهان آفریده شده است، دارم. ما همه توسط

یک دست خلق شده‌ایم و یک روح داریم»<sup>۶۲</sup>. آری این کیمیایی است که انسان را به کل جهان تبدیل کرده و جهان کل را به درون انسان می‌آورد.

برای کسی که رویاهایش را باور کرده و روح جهان را یافته است، همه هستی سرشار از عشق است. «عشق یک لحظه شبیفتگی نیست. عشق تجلی نیرومند و سخاوتمندی از زندگی ما است. شخصیت انسان در کامل‌ترین مرحله نموّ خود»<sup>۶۳</sup> در این مرحله از رشد و کمال است که عملکرد فرد به کمال می‌رسد و با توان و اشتیاق بالایی انجام می‌شود. روح او با عشق کامل، با هر چیز مواجه می‌شود و همه را می‌پذیرد: سختی‌ها، شکست‌ها، شادی‌ها و موفقیت‌ها را. مردم معمولاً بر اساس ترس و گریز زندگی می‌کنند. زندگی بعضی درحقیقت فرار از رنج‌ها و مشکلاتی است که ممکن است پیش آید. به این علت از خود بیگانه شده و دیگر نمی‌توانند خود را، زندگی را و دیگران را عاشقانه بپذیرند.

معشوق پیلار در رمان «کنار رود پیدار»، این وضعیت را در قالب حکایتی بازگو و شخصیت بیگانه «دیگری» را معرفی می‌کند که در وضعیت هراس و گریز به جای شخصیت حقیقی فرد فرار گرفته و به جای او زندگی می‌کند.

دیگری کسی است که به من آموخته‌اند باشم؛ اما من نیستم. «دیگری» اعتقاد دارد که انسان مجبور است در تمام زندگی به این فکر کند که چطور آن قدر پولش را جمع کند که وقتی بیر شد، از گرسنگی نمیرد. آن قدر فکر می‌کند و آن قدر نقشه می‌کشد که تنها وقتی می‌فهمد زنده است که روزگارش در روی زمین به پایان رسیده؛ اما دیگر خیلی دیر شده است.

[... اما] من همان کسی هستم که هر کدام از ما هستیم، اگر به ندای قلبمان گوش بدهیم، کسی در برابر راز زندگی حیرت زده می‌شود که قلبش به روی معجزه‌ها باز است، که در آنچه می‌کند، احساس شادی و شبیفتگی می‌کند. فقط «دیگری» از ترس نومی‌دی، نمی‌گذشت من این طور رفتار کنم. ... از آن لحظه‌ای که «دیگر» را از زندگی‌ام اخراج کردم، انرژی ایزدی معجزاتش را تجلی می‌بخشد.<sup>۶۴</sup>

بنابراین عشق دگرگون می‌کند و انسان را به حقیقت خویش می‌رساند و استعداد‌های او را شکوفا می‌کند و می‌رویاند؛ البته این به تنهایی کافی نیست و آگاهی و درک این تحول و پذیرش آن نیز لازم است. با آگاهی و معرفت می‌توان بعد مادی و مرئی را حفظ کرد و با عشق به جنبه نامرئی جهان نفوذ کرد یا به بیان دیگر، بعد پنهان هستی را پیش آورد و بدین‌سان زندگی را معنا بخشید و معجزه‌ها را آشکار کرد. معجزه هر لحظه زندگی است که

سرشار از عشق و هیجان زیسته شود و تجلی خداوند در آن درک شود. این روشنایی با معرفت و استحاله و پیوند این دو ممکن است.<sup>۶۵</sup>

وقتی انسان شجاعت دگرگونی را پیدا می‌کند و استحاله عشق را می‌پذیرد، با فرشتگان همگام می‌شود. «فرشتگان عشق هستند؛ عشقی که دائم در جنب و جوش است. آنان هرگز آرام و قرار ندارند. برای رشد، تلاش می‌کنند و فراتر از خیر و شر هستند. عشقی که همه چیز را می‌سوزاند و نابود می‌کند. همه چیز را می‌بخشد... هیچ عشقی در حال صلح نیست. هر که جوایز آرامش باشد، باخته است.»<sup>۶۶</sup> آرامشی که به بهای از دست دادن رویاها پدید می‌آید، به زودی رنجی ژرف و افسردگی بزرگی به دنبال می‌آورد.

## فصل دوم: نقد

### سراب سلوک

بدون تردید روح انسان به زندگی مادی رضایت نمی‌دهد و افقی فراتر و عرصه‌ای فراخ‌تر از آن را می‌جوید و محتاج سیری معنوی است که به عالمی واقعی و البته غیر مادی برسد؛ سیری که او را از محدودیت، کدورت، نابودی و رنج به بیکرانگی، روشنایی، ابدیت و لذت برساند. این گونه بودن و این طور زیستن، به حیات بشری ارزش و معنا می‌بخشد و روح او را به هیجان و جنبش می‌آورد. سیر تحول بخشی که انسان را از همه محدودیت‌های بشری و کدورت‌های مادی وارهانده، از صفات الهی برخوردار گرداند. تحول به سوی خدایی شدن<sup>۶۷</sup> که انسان را به اوج رضایت و شادمانی و شکوفایی می‌رساند. خداوند پیامبران را برای رساندن انسان‌ها به زندگی پاک و پر فروغی که حیات طیبه نامیده شده، به سوی آنها فرستاده؛ از این رو دعوت پیامبر را فراخوانی به زندگی معرفی کرده است.<sup>۶۸</sup> دستیابی به این زندگی در گرو تکاپو و سفر روح به سوی خداوند است. در این سفر، انسان زائر اصل خویش است و خود را در اوج شکوفایی، با ظرفیت‌هایی برای خدایی شدن و خدایی بودن مشاهده می‌کند و به وجد می‌آید. تو در آنجا عشق و شادمانی و لذتی را تجربه می‌کنی که اکنون تحمل آزمودن آن را نداری.<sup>۶۹</sup>

کوئیلو برای جان‌های تشنه معنویت و سیر به سوی خداوند، دنیایی را می‌گشاید که در تخیل و توهم آنها تحقق دارد. او به جای سیر واقعی و ایجاد حرکت در انسان‌ها، آنها را در

همان جایی که هستند با پردازش جهانی باشکوه و پر رمز و راز و هیجان می‌آورد. جهان نامرئی و نیروهای جادویی که شور و اشتیاق به زندگی را برانگیخته و انگیزه‌ای برای زیستن به او می‌دهند. او سفرهای تخیلی رمان‌هایش را نه به عنوان نمونه‌ای از یک سیر معنوی، بلکه جایگزین سیر حقیقی مردم می‌کند. هیچ کس با خواندن آثار کوئیلو نمی‌تواند گامی به سوی خداوند بردارد. او با به کارگیری زبان ساده، نمادین و پر از ابهام، تخیل و قوه وهم خوانندگان را به کار می‌گیرد تا آنها نیز در آفرینش اثر شریک شوند، معانی مأنوس و مطلوب خویش را در کلمات و جملات چند پهلو و پر از نماد او بخوانند. به همین علت او توانسته است مخاطبانی را در فرهنگ‌های گوناگون به پای نوشته‌های خویش بنشانند. البته این هنر بزرگی است؛ اما در بیان حقیقت و آموزش معنویت‌فریبی هنرمندانه و چیره دستانه است.

نمادهای خدا، جهان نامرئی، عشق، یگانگی با جهان، ندای درون، درک نشانه‌ها، روح، جهان نامرئی و مفاهیم دیگر برای بسیاری از مردم دنیا قابل توجه و با معنا است و می‌توان مفاهیم گوناگونی را در فرهنگ‌های مختلف برای آنها یافت؛ حتی منظومه مفاهیم وابسته به آنها متفاوت است و اگر به اندازه کافی شفاف نشود، چه نامی بر آن می‌توان نهاد؟ هر کس می‌تواند با ذهنیات خود در آثار کوئیلو سیر کند و البته به جای سیر واقعی معنوی، سفری موهوم در نمادهای معنوی تحقق می‌یابد. ممکن است کسی حقایقی را با چنین بیان هنرمندانه‌ای ارائه دهد تا پس از اینکه خواننده سیری ذهنی را طی کرد، مشتاق سفری حقیقی شود؛ اما با آنچه او می‌گوید نمی‌توان سفری حقیقی داشت. تمریناتی که در «خاطرات یک مغ» آمده و یا در «بریدا» معرفی شده است، شاید برای درمان کسی که از مشکلات روانی رنج می‌برد مفید باشد؛ ولی برای یک فرد سالم مفید نیست و برای یک بیمار روانی سیری معنوی به سوی خداوند را رقم نمی‌زند؛ مگر اینکه خدا را به نداشتن حال، افسردگی، حالت مستی بر اثر نوشیدن شراب فروبکاهیم.

خوانندگان آثار او حتی نمی‌توانند زندگی خود را تغییر دهند؛ زیرا او اصلاً چنین پیشنهادی را مطرح نمی‌کند. او می‌گوید عادی باشید و در همین عادی بودن راز زندگی را بجوئید. او می‌کوشد از لحظات زندگی حتی ساعات افسردگی و پریشانی شاهدهی دلربا بسازد و سرخوشی موهومی را جایگزین رنج‌هایی سازد که اگر با استفاده از داروهای مخدر و توهم‌زا یا مشروبات همراه شود، بهتر نتیجه می‌دهد. حداکثر تحولی که او برای زندگی پیشنهاد

می‌کند این است که در برابر دیگران بایستید و کاری را که دوست دارید انجام دهید؛ همچنین از خطا کردن، سرزنش شدن، گناه و آبروریزی نهراسید. آنچه را دوست دارید تجربه کنید و لذتش را ببرید و سرانجام اگر خاطره رنج‌آور و آزاردهنده‌ای از آن به یادگار ماند، فراموشش کنید؛ زیرا مجبور نیستید بار گذشته را به دوش بکشید. به حال بیندیشید که زندگی همین لحظه‌ای است که در آن هستیم.

این همه در حالی است که انسان درحقیقت به سوی خدا در حرکت است و طبیعی‌ترین و دلخواه‌ترین زندگی، زیستن به سان مسافر و زائر است. مثل کسی که در انتظار یک دیدار به سر می‌برد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ای انسان، تو به سوی پروردگارت در تکاپو و تحرک هستی؛ پس با او ملاقات خواهی کرد.<sup>۷۱</sup>

زندگی موافق با جریان هستی، آرام، لذت‌بخش و سرورآفرین، با سفر به سوی خدا و درک حضور او و آراستگی به صفات والا و نام‌های زیبای او امکان‌پذیر است. این سیری است که زندگی، عملکرد، احساس و اندیشه و آگاهی ما را تغییر داده و بهتر و والاتر می‌سازد. در این صورت لحظه لحظه‌های گذشته، گام‌های افتخارآفرینی در راه رسیدن به مقصود و سرمایه‌ای برای دستیابی به هدف نهایی و دیدار باشکوه و بزرگ و زیبای پروردگار مهربان است؛ دیداری که تا روح انسان به آن نرسد، آرامش نمی‌یابد. شادمانی و اطمینانش در رسیدن به او یا حرکت به سوی او است. روح انسان از خدا و خواهان بازگشت به سوی او است و این آوای الهی را می‌شناسد و می‌شنود که «ای جان، آرام به سوی پروردگارت بازگرد؛ در حالی که از او شادمانی و او از تو خشنود است.»<sup>۷۱</sup> این آهنگی است که روح را به سوی مبدأ خویش یعنی آنجا که زندگی حقیقی و هستی ابدی را خواهد یافت، فرامی‌خواند؛ در غیر این صورت در رنج و عذاب و اندوه و افسردگی خواهد بود. چنان‌که آرزو می‌کند ای کاش خاک بودم<sup>۷۲</sup> و یا برای زندگی‌ام کاری انجام داده بودم.<sup>۷۳</sup>

در معنویت اسلامی، روح و حقیقت انسان از خدا است و باید به سوی او برگردد. راه بازگشت هم درک عمیق حضور خداوند در خویش و در سراسر هستی است. خداوند هستی بی‌نقص و عیبی است که همه خوبی‌ها، زیبایی‌ها و کمالات را دارا است و اگر انسان بکوشد صفات والای الهی را در خویش ایجاد کند و مثل بلندمرتبه و کاملی از او شود<sup>۷۴</sup>، در سیر

معنویاتش به پیش رفته و به کامیابی رسیده است و معنای زندگی را چنان بزرگ و ارزشمند می‌یابد که حیات ابدی معنا دارد و خواستنی می‌شود.

## شکاف میان خرد و ایمان

ایمان در نظر کوئیلو جنبه عقلانی ندارد و فقط احساسی و عاطفی است. در واقع باور به نیرویی دارد که کارگزار کامیابی و لذت و شادمانی ما است و در غیر این صورت محکوم به عذرخواهی و مستحق بخشش انسان می‌شود. این ایمان هیچ توجیه منطقی و خردپذیر ندارد؛ از این رو به تاریکی شب تشبیه شده و گاه استعاره شرطبندی درباره آن به کار می‌رود. شرطی که لازمه دیدن فرشته محافظ است<sup>۷۵</sup> و راهب پیر با ایلیا در میان می‌گذارد.<sup>۷۶</sup> خدا را نمی‌توان فهمید؛ بلکه باید او را احساس کرد و برای احساس او با خود شرط بست که هست؛ سپس در رزم زندگی وارد شویم تا او را در عمل دریابیم.

او توصیه می‌کند که برای آموختن فقط یک راه وجود دارد و آن هم عمل است.<sup>۷۷</sup> این عمل مکمل اندیشه نیست، بلکه جایگزین آن است. بنابراین به انکار ظرفیتی بالا در وجود انسان و وانهادن قدرت اندیشه می‌رسد. منظور او از عمل، ورود به بحران‌ها و پذیرش شرایط دشوار است تا در خلال آن حضور خداوند احساس شود؛ در حالی که اگر از اندیشه و تفکر به اندازه استفاده شود و در رویارویی با عرصه‌های زندگی نیز خردورزی را همراه سازیم، ایمان و معرفت چنان اوج می‌گیرد که آرامش، شادمانی، نشاط و حضور الهی بسیار عالی و پر فروغ و نیرومند فرامی‌رسد؛ زیرا در این صورت، عمل مکمل خرد و عواطف شده است؛ از این رو در قرآن کریم ایمان در موارد بسیار در کنار عمل صالح آمده<sup>۷۸</sup> و بسان کلمه پاک‌ی معرفی شده است که با رفتار خوب بالا می‌رود.<sup>۷۹</sup>

پائولو می‌کوشد با طرح مسئله ایمان، از چالش‌های منطقی که با تصویر خدای حامی خیانتکار، مهربان شکنجه‌گر و توانای شکست‌پذیر و دانای خطاکار پیشروی او می‌آید پرش کند. شاید با الگوبرداری از آموزه ایمان در مسیحیت، یگانگی و سه‌گانگی را جمع می‌کند، ایمان را به میان می‌آورد و برای کمرنگ کردن ابعاد عقلانی مسئله در رمان «کنار رود پیدار»، اساساً ایمان به الاهی مؤنث را پیشنهاد می‌کند. در اینجا نماد خدا به مرزهای رمزگشایی



نزدیک و معلوم می‌شود که خدای کوئیلو سرچشمه و منبع عواطف و هیجانات است و چهره‌ای عقلانی ندارد؛ از این رو مسئول شادمانی و کامیابی در زندگی بشر است.

چنین خدایی بیش از آنکه به عنوان منبعی نیروبخش عمل کند و انسان را به سوی زندگی موفق و کامیابی واقعی پیش ببرد، در او توقع ایجاد می‌کند و شخص را حساس‌تر و اثرپذیرتر و ضعیف‌تر می‌کند. ایمانی که احساس مسئولیت و تکلیف ایجاد می‌کند، نیرو و مقاومت فرد را افزایش می‌دهد؛ اما طلبکاری و توقع از خدا و مسئول دانستن او در قبال شادمانی و خوشبختی بدون احساس تکلیف و برنامه عملی، موجب رکود، ضعف و ناتوانی می‌شود. اگر بار مسئولیت و تکالیف عملی در کار باشد، نیروهای درونی فعال می‌شود و احساس توانایی و شایستگی برای دستیابی به اهداف و موفقیت شکل می‌گیرد که شادمانی و کامیابی را در پی خواهد داشت. تاکید کوئیلو بر عمل، به معنای مسئولیت و برنامه عملی داشتن نیست. او می‌گوید برای اینکه ایمان به خدا را نشان دهید و اعتماد به او را ابراز دارید، مطابق میل دلتان عمل کنید. در این صورت معلوم می‌شود که او را پذیرفته‌اید و او را ضامن کامیابی خویش می‌دانید.

جهان نامرئی و خداوند و نیروهای آن مجهول است و برای ما قابل شناخت نیست. تنها باید آن را پذیرفت و با ایمان است که می‌توان به آن نزدیک شد و نیروی خداوند را لمس کرد. بدین سان عقل و شناخت و معرفت کنار می‌رود و این بخش مهم و ویژه از وجود انسان، مهمل و بیهوده رها می‌شود و شخص مأمور می‌شود مثل حیوانات از روی غریزه زندگی کند؛ چون از آغاز آفرینش انسان بنا نبوده که او با غریزه و احساس محض به زندگی ایدآل برسد؛ بلکه به او خرد و نیروی اندیشه هم عنایت شده است و با تبعیت محض از کشش‌های طبیعی و منهاکردن خرد، ایمان او ظلمانی و نتیجه‌اش گمراهی و ناکامی خواهد بود. ایمانی که بر شالوده‌های نستوه خردورزی استوار است، می‌تواند انوار الهی را در زندگی بتاباند و سهم شیاطین را در غرایز انسانی حذف کند و انسان را با عالم فرشتگان مرتبط سازد. سایر جانوران سهمی از برای شیطان ندارند و در دلشان جنگی میان شیاطین و فرشتگان نیست و زندگی ایدآلی که برای حیوانات اگرچه یک زنبور یا عنکبوت باشد، از راه غرایز به او الهام می‌شود، ولی بنای آفرینش آدمی بر این است که خداوند را با عقل بشناسد و آیین او را بیابد و در پرتو عقل و آیین الهی غرایز خود را تصفیه کند و به کامیابی و کمال اختیاری دست یابد.

## احساس خوب منهای عملکرد درست

یکی از مشکلات اساسی اندیشه‌های کوئیلو، تاکید بر احساس خوب منهای عملکرد درست است؛ البته او توصیه‌هایی برای عمل کردن ارائه می‌دهد؛ نظیر اینکه مستقل عمل کنید و تابع دیگران نباشید یا وقتی کاری را شروع می‌کنید، تا آخر انجام دهید. اما معیارهای ارزشی روشنی را توصیه نمی‌کند و به نوعی نسبییت اخلاقی گرایش دارد. با نسبییت اخلاقی، انسان از رنج و اضطراب و آشفتگی و تزلزل در تصمیم‌گیری در امان نیست. اگر معیارهای روشنی باشد که با آنها جهت‌گیری کلی و چارچوب اساسی زندگی و عمل روشن شود، در بسیاری از مواقع با مراجعه به آنها سرعت تصمیم‌گیری، ثبات قدم در مقام عمل و توان و پشوانه مطمئن برای ایستادن در برابر دیگران و «نه» گفتن تأمین می‌شود.

پائولو به راستی می‌گوید که قلب عرصه ستیز شیاطین و فرشتگان است؛ اما راهی برای پایان دادن به این جنگ و یافتن راه درست ارائه نمی‌دهد؛ بلکه پیروی از شیاطین و فرشتگان را توصیه می‌کند. هر کدام که دعوت هیجان‌انگیزتری داشت، همان باید پیروی شود. برای همین محدودیت‌های روابط جنسی که از شرم‌انگیزترین کنش‌های انسانی است و بدون توجه به دین یا مذهب خاص، هر وجدانی پرهیز و پاک‌ی در این مسائل را تحسین می‌کند، برایش بی‌اعتبار می‌شود و در بسیاری از نوشته‌هایش، صحنه‌های هرزه تصویر می‌شود.

او پیروی از همه ندهای درونی را توصیه می‌کند، چه شیطانی باشد و چه الهی؛ زیرا می‌تواند شور و علاقه‌ای در زندگی ایجاد کند.<sup>۸</sup> راهنمایی او این است که از این دعوت‌ها استقبال کنید. گاه شیطنت کنید و گاه مثل فرشته‌ها باشید؛ اما هیچ گاه بی‌شور و اشتیاق و افسرده نباشید. اگر خطایی کردید از خدا بخشش بطلبید و فراموشش کنید و با این حال معتقد است که افسردگی و ناامیدی و رنج و بی‌ایمانی هم وجود دارد و بخشی از زندگی است و خیلی نگران آن نباشید. به راستی که زیستن در کش‌وقوس بین گرایش‌های والای روح و تمایلات پست نفسانی، اضطراب و رنج و پریشانی و سردرگمی و افسردگی و ناامیدی و بی‌معنایی را به واقعیات زندگی تبدیل می‌کند.

قاعده این است که احساس خوب تابع عملکرد درست است و هر چه معیارهای روشن‌تری برای عملکرد درست باشد، احساس بهتری به دنبال آن می‌آید؛ اما صرفاً به دنبال احساس خوب رفتن، انسان را از کامیابی در عرصه واقعی زندگی و تجربه پایدار بهترین

احساسات و عمیق‌ترین لذت‌ها و شادمانی‌ها محروم می‌کند. عملکرد درست مثل جرعه‌ای آب شیرین و گوارا است که عطش انسان را در نیاز به احساسات خوشایند به لذت و شکرگزاری می‌رساند و جست‌وجوی احساسات خوب از راه پاسخ به هر ندایی که از درون برمی‌آید، بیشتر اوقات همانند کام گرفتن از شورآبه‌ای عطش‌افزا است.

برای عملکرد درست، ندهای درونی که گاه نخواستگاران را در فریاد شیاطین فرومی‌برد، کافی نیست. اگر ایمان داشته باشیم که خداوند بی‌نقص است و هیچ خطایی ندارد، بهترین قواعد عمل، آیین‌های او به بشر است که به نام دین شناخته می‌شود و در آن راهی را نموده تا روح انسان را به سوی خود بازگرداند و دوباره او را تنگاتنگ در آغوش رحمت خود بگیرد. تنگ‌تر و نزدیک‌تر از آنچه همه جهان غرق رحمت او است؛ عشق خاصی که مخصوص مؤمنان راستین و درستکار است.<sup>۸۱</sup>

عمل به شریعت الهی، رفتار انسان را مطابق خواست خداوند کرده و اراده شخص را در مسیر اراده او قرار می‌دهد و از این طریق کم‌کم روح و جان فرد به پروردگارش می‌پیوندد. وقتی عمل انسان با امر الهی منطبق شود، اراده او نیز با اراده خداوند یگانه می‌گردد و این تغییر در عملکرد به تغییرات عمیق‌تری در تمایلات و تمناهای قلبی می‌انجامد و در نهایت کار به جایی می‌رسد که میل قلبی او با خواست پروردگار دانا و مهربان هماهنگ می‌شود و نزاع میان شیاطین و فرشتگان فرومی‌نشیند. در این شرایط در دل هیچ فریب و خیانتی راه ندارد و هر چه بگوید، انعکاس اراده آگاه و خواست خداوند است. بدین سان بشر، جریان اراده خداوند شده و با آرامش کامل به ندای قلب خود گوش می‌سپارد و از آن تبعیت می‌کند؛ زیرا در این دل، فریادهای شیطان طنینی نداشته و در برابر آهنگ فرشتگان و آوای دلکش الهی به گوش نمی‌رسد؛ اگر هم برسد شوقی بر نمی‌انگیزد. چنین دلی ارزش پیروی و شنوایی دارد؛ دلی که به راستی واسطه میان انسان و خداوند و رابطی مقدس برای دریافت پیام پروردگار هدایت‌گر و حکیم است.

### شکنجه و جنگ برای شکوفایی استعدادهای شخصی

یکی از ویژگی‌های مثبت اندیشه‌های کوئیلو این است که زمینه‌هایی برای شکوفایی استعدادها و شخصی و رسیدن به خلاقیت و شادکامی خودشکوفایی فراهم می‌کند. توجه به

علاقه شخصی و معیار قرار دادن آن در انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها موجب می‌شود که فرد در جهت استعدادها و توانمندی‌های شخصی خود زندگی کند و به خودشکوفایی و خلاقیت دست یابد. اما او این کار را به سخت‌ترین صورت ممکن می‌آموزد؛ در حالی که با آرامش و شادمانی هم می‌توان به اوج شکوفایی استعدادها رسید و اساساً با آرامش و شادمانی هر چه بهتر و کامل‌تر، این نتیجه دلخواه به دست می‌آید.

او می‌گوید در برابر همه بایستید، بجنگید، رنج بکشید تا افسانه شخصی‌تان را تحقق بخشید. او ترس از مخالفت با دیگران و خارج شدن از مسیر عادی زندگی را مانع می‌داند و برای مشکلی که به سادگی حل می‌شود توصیه می‌کند که بگذارید طرد شوید و شما را دیوانه بدانند؛ اما کار خودتان را انجام دهید و از اینکه آنچه را می‌خواهید به دست می‌آورید، خرسند باشید. او در آثارش وضعیت‌های وحشتناک و بسیار دردآوری را برای کسی که در راه رویایش می‌رود ترسیم می‌کند که کاملاً انعکاس مشکلات خانوادگی و روان‌پریشی‌های خود او است؛ البته از موانع اساسی و بزرگ کشف استعدادهای شخصی و شکوفاسازی آنها، تسلیم شدن در برابر نظر دیگران و محور و معیار قرار دادن آنها است. اگرچه جامعه‌پذیری و عرف و رسوم اجتماعی نوعی از انسجام و شفافیت را در زندگی ایجاد می‌کند و آموزنده است؛ در موارد بسیاری رویه‌های نادرست، اشتباهات ترسیم شده و روش‌های بدون ملاحظه تفاوت‌های فردی مانع شکوفایی استعدادها می‌شود.

زندگی بر اساس خواسته‌ها و ارزش‌های دیگران سبب می‌شود که انسان استعدادها و مواهب و هدایای منحصر به فرد خود را کشف نکند و از خود فاصله بگیرد و با اینکه خداوند گنجینه هر کس را در درونش نهاده، اما فرد به دنبال گنج گمشده دیگران برود و در نهایت دست خالی و افسرده در حالی که سرمایه وجودی خویش را از دست داده است به انتهای راه برسد و چیزی غیر از پوچی و رنج از دفتر خاطراتش نخواند. اما راه‌هایی از زیر بار نظر دیگران، شکنجه خود و جنگ و ستیز نیست. در صورتی که یک همراه نیرومند و دانا داشته باشی که به حمایت و هدایت او اطمینان داری، کار بسیار سهل می‌شود و اخلاص، تو را به این حامی و همراه مهربان، دانا و قدرتمند می‌رساند.

اخلاص «پیراستن قصد و نیت از تمام آمیزه‌ها است»<sup>۸۲</sup> تا آثار الهی در آن ظاهر شود و به بهترین صورت نتیجه‌بخش از کار برآید. با اخلاص، خداوند جایگاه اول را در زندگی انسان

پیدا می‌کند و چنان دل را فرامی‌گیرد که دیگران حضور مستقلی در آن نخواهند داشت و در پرتو شناخت درست پروردگار، خود را ناب و بی‌پیرایه ملاقات می‌کند. همانگونه که از یاد بردن خداوند به خود فراموشی می‌انجامد<sup>۸۳</sup>، یاد و نام او نیز عقده‌های درونی و قید و بندهای خودساخته یا ساخته و پرداخته جامعه را می‌گشاید؛ به طوری که دیگر فرد درصدد نیست تا دیگران او را تحسین کنند<sup>۸۴</sup> و یا اینکه از سرزنش آنها نگران و هراسناک شود. کسی که از همه بندگی‌ها و وابستگی‌های رنج‌آور و بازدارنده رها<sup>۸۵</sup> و تنها متوجه نور خداوند شود، درون خود را پر از شور و روشنایی می‌یابد و به راحتی و روشنی راه زندگی خود را پیدا می‌کند.

اخلاص، پرده‌های سیاه و ضخیم وابستگی‌ها را که مانع دریافت رحمت و هدایت خداوند است کنار می‌زند و با زبان شور و شوقی که از قلب انسان سر برمی‌کشد، پیام هدایت پروردگار را درک می‌کند. وقتی نور خداوند درون را فراگیرد، ضعف، اسارت و وابستگی رخت برمی‌بندد و علاقه‌های ناب و کشش‌های اصیل دل آشکار و استعدادهاى نهفته بیدار می‌شود. به این ترتیب فرد با اخلاص به سوی بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین زندگی رهنمون می‌شود. «با اخلاص، بصیرت‌ها پر نور و تابناک می‌شود.»<sup>۸۶</sup> و هر کس در این روشنایی معنوی خود را می‌شناسد و در مسیری قرار می‌گیرد که نقشه خداوند برای کامیابی او تعیین کرده است؛ همچنین به سوی رسالت آسمانی که برای آن آفریده شده جذب و برانگیخته می‌شود و معنای زندگی خود را می‌فهمد.

البته گرایش‌های انسان ممکن است منحرف و دروغین باشد. در اینجا پایداری علایق یک شناسه دقیق است؛ همچنین عدم مخالفت با اراده خداوند که به صورت شریعت می‌شناسیم، شرط درستی خواسته‌ها و علایق و نیز نشانگر صحیح خواندن طرح کامیابی است که خداوند بر صفحه دل هر کس نگاشته است و اگر غبار هیجان‌ناپایدار و معارض با شریعت را فروشوید، استعداد خویش را کشف می‌کنید و در طرح موفقیت و نقشه کامیابی خداوند برای خود قرار می‌گیرید و<sup>۸۷</sup> با احساس آرامش و رضایت شخصی ژرف و پایدار، به رضایت خداوند زنده ابدی پی می‌برید.

اخلاص، انسان را به راهی می‌برد که برای او کشیده شده است. درحقیقت داشتن اخلاص به هر کس این امکان را می‌دهد که با تقدیر خود هماهنگ شود و راه زندگی خویش را پیدا کند و در نتیجه به موفقیت و خوشبختی برسد. از این جهت امام علی (ع) فرمود:

کسی که اخلاص ورزد به آرزوها می‌رسد.

خالصانه عمل کردن یعنی تقدیم توانایی و نتیجه کارها و بلکه کل زندگی به خداوند. پاسخ چنین هدیه‌ای به بخشنده‌ترین، مهربان‌ترین و نیرومندترین حقیقت هستی، برترین نتیجه و گواراترین کامیابی خواهد بود. با این تبیین به روشنی معلوم می‌شود که با رابطه صمیمانه و خالصانه با خداوند، شکوفایی استعدادها و تحقق اهداف و آرزوها در آرامش و شادمانی و نیرومندی کامل صورت می‌گیرد و نیازی به این همه جنگ و رنج و عذاب و شکنجه نیست. بسیاری از ستیزه‌جویی‌های انسان با دیگران برای این است که در برابر آنها احساس تهدید و ترس می‌کند و درصدد دفاع از خود برمی‌آید؛ بنابراین با آشفتگی و نگرانی به آنها حمله می‌برد. اما کسی که نیروی بیکران رحمت و هدایت را با خود دارد، هیچ هراس و اندوهی ندارد و با آرامش و خرسندی راه خود را پیش می‌گیرد.

۹۴

#### فراموش کردن رویای بهشت

توصیه بسیار خوب کوئیلو این است که رویاهای خود را باور کنید و تا دستیابی به آنها دست برندارید. اما او به این سخن خود وفادار نیست و رویای اساسی بشر برای رسیدن به زندگی خالی از هر گونه رنج و اندوه و نگرانی را نادیده گرفته و از یاد برده است. کوئیلو می‌گوید دنیا را با شورانگیزترین لحظاتی که می‌توانید داشته باشید بگذرانید؛ اما این دنیایی است که هیچ‌کس بدون رنج و غصه در آن زندگی نمی‌کند و هر کس خستگی و نارضایتی و ناکامی را در روزهایی از زندگی و ساعتی از روز تجربه می‌کند. از این رو است که رنج و افسردگی و ناامیدی و ناکامی را هم واقعیات زندگی می‌شمرد و توصیه می‌کند که آنها را بپذیرید و خیالتان آسوده باشد که همه این مشکلات را دارند.

این در حالی است که هرکس در صدر رویاهای خود بهشتی را می‌خواهد که در آن هیچ رنج و ناکامی و هراس و اندوهی نباشد. هر فرد اگر به دلش سری بزند، می‌بیند که خواهان زندگی سرشار از کامیابی و لذت و سرور و آرامش است و اگر به چنین زندگی گوارایی برسد، نمی‌خواهد هیچ‌گاه به پایان برسد.

اما پائولو درباره این رویا که رویایی عمومی برای بشریت است سخنی نمی‌گوید. گویا شهامت پذیرش این رویا را ندارد. رها کردن رویای بهشت، تعارضی بزرگ اندیشه‌های پائولو است. او می‌گوید رویاهای خود را با شهامت بپذیرید و افسانه شخصی خود را با عشق دنبال کنید؛ ولی بهشتی را که در عالم غیب است و انتظار انسان‌های درستکار را می‌کشد تا پس از مرگ آنها را در آغوش بکشند، فراموش می‌کند؛ زندگی گوارا و پایداری که نیروهای جادویی آن بسیار سرور انگیز و توان‌بخش است. البته در هیچ دینی مثل اسلام و در هیچ کتابی همانند قرآن، زندگی بعد از مرگ تصویر نشده است؛ اما بالاخره خبری از آن سو به او رسیده و بدون تردید میل به آن زندگی سرشار از سرور و لذت و عشق و آرامش در دل او هم هست. پس چرا این رویا را باور نکرده و به آن دنیای نامرئی اما واقعی ایمان نمی‌آورد و برای دستیابی به آن زندگی افسانه‌ای نمی‌کوشد؛ بلکه می‌خواهد فقط در همین دنیا شور و نشاط زندگی را بیازماید. در حالی که جهان مرئی و آشکار و عالم غیب به هم پیوسته‌اند و شادکامی در آنها از هم جدا نیست و کسی که برای خوشبختی ابدی می‌کوشد، در این دنیا هم شادکام و سرشار از اشتیاق زندگی می‌کند و کسی که در این جهان رنج و افسردگی و پریشانی را می‌پذیرد، این عذاب را برای ابدیت همراه خواهد داشت.

اگر معیارهای ارزشی روشنی برای عمل باشد، انگیزه شورآفرین تقویت و آرامش خاطر و اطمینان در عمل هم ایجاد می‌گردد. احساس خوب، مثل باد می‌وزد و می‌گذرد و برای پایداری آن باید خود و زندگی را به گونه‌ای بسازیم که همواره این نسیم را ایجاد کند. مثل باغی که درخت‌های شاداب و پربارش همواره نفس خنک خود را در فضا می‌دمند. این باغ با عملکرد درست، برپا می‌شود. ما مسئول ساختن بهشت هستیم. بر اساس تعالیم اسلامی، هر نهال بهشتی یک عمل درست و نیک است؛ همچنین هر نهر جاری و هر بنای زیبا و نعمت‌های دلربای آن که، بهترین احساسات را پدید می‌آورند. در همین دنیا نیز بر خورداری و بهره‌مندی اهل بهشت از آن نعمت‌ها آشکار است. در سیمای نورانی و نگاه درخشان و شادمان و توأم با آرامش و مهربانی دوستان خدا، رحمت و نعمت نشانه‌های روشن خود را فاش کرده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«بدانید که دوستان خدا نه هراس و اضطراب و نه غم و اندوهی دارند.»<sup>۸۱</sup> بلکه در آرامش عمیق و

شادمانی پا مدار به سر می‌برند.

## تسلیم در برابر ظلم و خطا

پذیرش خدای خطاکار برای کسی امکان دارد که شکوه و عزت پاکی را برای خود باور نکرده است و با خدایی خطاکار، ضعیف و شکست‌پذیر کنار می‌آید؛ زیرا نمی‌تواند خود را در اوج توانایی و پاکی و زیبایی تصور کند. در واقع تحمل این همه عظمت و شادمانی را ندارد؛ از این رو خود را در فرودست نگه می‌دارد و به جای اینکه به سوی خدا بالا رود، در توهم خویش خدا را پایین می‌کشد؛ چون نمی‌تواند ظرفیت‌های والای خدایی کردن و جانسین خدا شدن را در خود بپذیرد و شکوفا سازد؛ بنابراین خدایی در شأن خود می‌سازد و با او معامله می‌کند. اما کسی که توانایی درست زندگی کردن و شادمانی پاک بودن و عزت خطا نکردن را باور دارد و برای رسیدن به مراحل رشد و شکوفایی تلاش می‌کند، وجود کمال محض و حسن و خیر مطلق را می‌پذیرد و با تمام وجود و تمام روح و تمام عمل به او عشق ورزیده و به سوی او حرکت می‌کند، تا به نمونه‌ای از او یا آیینهای برای او تبدیل شود. انسان‌های ضعیف و خطاکاری که در برابر وجدان نمی‌توانند خود را تبرئه کنند، خدا را محکوم می‌کنند تا کمتر از احساس گناه رنج ببرند و فراموش کنند که به چه مرتبه‌ای از سعادت و کامیابی می‌توانند برسند؛ بنابراین پذیرش خدای ستمکار و ناتوان و آلوده، نتیجه آلودگی نفس و ظلم به خویش است. اما ماجرای ستم‌پذیری به اینجا ختم نمی‌شود. کسی که گناهکاری و ظلم به نفس خویش را می‌پذیرد و با خدایی خطاکار و ظالم کنار می‌آید، آیا می‌تواند در برابر کسانی که به او و به سایر انسان‌ها ظلم و ستم روا می‌دانند، فریاد بکشد؟ آیا می‌تواند در برابر قدرتمندانی که مردم را در بند حرص و هوس خود می‌خواهند، مبارزی آزادی‌خواه باشد؟ و آیا با دیدن این همه ظلمی که در دنیای امروز بر سر بشریت می‌آید، برای عدالت‌کاری انجام دهد؟

معنوبتی که کوئیلو می‌آموزد، معنویت بردگان است. زندگی‌ای که او می‌خواهد، زندگی در ذلت و رنج اما با خیالات خوش است و شادکامی و سعادت او منهای انسانیت و مفاهیم وابسته به آن نظیر آزادی، عدالت، عزت و پاکی است.

## سراب آرامش و شادمانی

کوئیلو به خدایی خطاکار باور دارد که با وجود او، آسوده‌تر با ناملایمات زندگی و گناهکاری خود کنار می‌آید. در حالی که شناختن خدای کامل و حکیم بسیار آرامش‌بخش‌تر



و در رابطه با رنج‌های زندگی گوارا کننده‌تر است. اگر همه ناملایمات با برنامه‌ای حکیمانه و در تدبیر پروردگاری دانا و مهربان شناخته شود، همواره در پی آنها رشد، توفیق یا شادکامی و سرور خواهد بود و این گونه است که فاصله میان رنج و لذت، خوشی و گرفتاری و آرامش و نگرانی برداشته می‌شود و رنج و گرفتاری، مقدمه و پیشاهنگ کاروانی از کامیابی‌ها قلمداد می‌شود. بدین سان رنج در کار نیست، مگر اینکه مبشر شادمانی و لذت است و اینجا است که به جای بخشش خداوند، مفاهیم صبر و رضا و تسلیم به میان می‌آید.

صبر، دوران کمین کردن و آرام گرفتن زندگی برای آغاز تغییر و کوشش برای کامیابی است. «مطمئننا سیه‌روزی‌ها پایانی ندارد که ناگریز به آن می‌رسند؛ پس وقتی که بر یکی از شما دشواری و گرفتاری حاکم شود، باید آن را بپذیرید و بردباری کنید تا بگذرد. به راستی که چاره‌اندیشی در آن هنگام که دشواری روی آورده، موجب افزایش ناخوشایندی و رنج می‌شود.»<sup>۹۰</sup> صبر مقدمه تحول و دگرگون کردن اوضاع است، نه تسلیم همیشگی برابر سختی‌ها و رنج‌ها که به بی‌تحریکی و افسردگی و عادت به آن می‌انجامد. بردباری در برابر اراده خداوندی دانا و توانا و مهربان که تقدیر کامیابی و طرح خوشبختی و موفقیت ما را تدبیر می‌کند، آرامش پیش از طوفان و انتظار شوق‌انگیز شروع یک جشن بزرگ است.

صبر مثل سدی است که جلوی جریان قدرت را می‌گیرد و به ظاهر، انسان را ناتوان و شکست خورده می‌نماید تا پس از ذخیره قدرت به اندازه لازم برای دستیابی به موفقیت آن را به کار گیرد. درست است که هم هنگام خشکسالی و هم وقتی که سدی بنا می‌شود، رودخانه تهی می‌شود، اما خشکسالی مثل بی‌تابی کردن، نیرو و نشاط را می‌سوزاند و از بین می‌برد. در حالی که بنای سد موجب تمرکز و اندوختن منابع برای استفاده در موقع لازم می‌شود. در مواردی که برای رسیدن به مطلوب‌ها و آرزوها و اهداف زندگی به تمرکز و انباشتن نیرو نیاز داریم، خداوند با مشکلات و دشواری‌ها سدی بنا می‌کند و انسان باید پیام حکیمانه خداوند را بفهمد و تا وقتی که به اندازه کافی انرژی و نشاط اندوخته نشده است، در برابر حکم حکیمانه خداوند سر فرو آورد و بردباری پیشه سازد.<sup>۹۱</sup>

با بی‌تابی، ناگواری و تلخی شرایط دشوار فزونی می‌گیرد<sup>۹۲</sup> و آنچه خداوند به اندازه تحمل انسان مقدر کرده، از حد توان فرد فراتر می‌رود و پیش از آنکه به اندازه لازم نیرو برای کامیابی اندوخته شود، سد درهم می‌شکند و نتیجه مورد نظر به دست نمی‌آید و رنجی

بی حاصل به شخص بی تاب تحمیل می شود. پس در گرداب گرفتاری ها و مشکلات، آرام و خشنود و بردبار باشید و «از جزع خودداری کنید؛ زیرا رشته امیدواری را می گسند و توان عمل را می کاهد و اندوه برجا می گذارد.» بنابراین باید بر نظام روانی و رفتاری خود آرامش و رضایت را حاکم کرد تا مبادا سد شکسته شود و بر اثر رنج مضاعفی که به بار می آورد،<sup>۹۳</sup> نتایج مطلوب بر باد رود. درباره کنترل کلامی رسول خدا (ص) می فرمایند:

دو صدا است که خداوند از آنها بیزار است: یکی شیون و فریاد در پیشامدهای ناخوشایند و دیگری آواز و آهنگ به هنگام خوشی و نعمت.<sup>۹۴</sup>

در بعد مهار رفتارها نیز فرموده اند:

از ما نیست کسی که به صورت بزند و گریبان بدرد.<sup>۹۵</sup>

حضرت علی نیز فرمودند:

کسی که در مشکلات دست روی ران های خود بکوبد، اجرش را از دست داده است.<sup>۹۶</sup>

عدم کنترل رفتارها و کلام، روان انسان را در وضعیت ناپایدارتر و شکننده تر قرار می دهد و مشکلات را چند برابر بزرگ تر و سنگین تر می کند و آن گاه سد فرو می شکند و افسردگی و شکست روانی به دنبال می آید.

نظام عالم بر این است که «پیروزی و موفقیت همراه بردباری، و گشایش همراه گرفتاری، و با هر سختی آسانی است.»<sup>۹۷</sup> بهای خوشبختی و کامیابی، تحمل سختی و بردباری است؛ از این رو «با صبر می توان به خواسته ها دست یافت.»<sup>۹۸</sup> هر چه صبر کامل تر باشد، به حظ و بهره بیشتری از اهداف و آرزوها می توان رسید و «کسی که بسیار بردبار است، به هدف نهایی و تمام آرزوهایش می رسد.»<sup>۹۹</sup>

کوتیلو به جای صبر در هنگام مشکلات و سختی ها، بخشش خدا بعد از آن را پیشنهاد می کند و به این ترتیب وضعیت «در رنج» را بدون توصیه رها می سازد. این فاصله و شکاف بین رنج و بخشش خداوند، پر از عصبانیت، ناآرامی، افسردگی، بی رحمی و سایر احساسات نامطلوب است که به عقیده او اینها واقعیات زندگی است و راهی غیر از تحمل آنها وجود ندارد؛ البته بخشش خدا در لحظه بخشش، آرامش پدید می آورد؛ ولی این آرامش در آن هنگام که شخص درگیر مشکلات و گرفتاری ها است و بیش از هر زمان به آن نیازمند است، به کمکش نیامده، پس از لحظه بخشش هم چون خدای خطاکار تعهدی نسپرده است که دیگر

مشکلی برای او پیش نیاید، چندان پایدار نخواهد ماند و شخص هر لحظه خود را در معرض خطایی دیگر و خیانتی تازه از سوی خدای کوئیلو می‌بیند.

از این رو آرامشی که با اعتقاد به خدای خطاکار و از راه بخشش او ایجاد می‌شود، مثل سرابی است که دقایقی به نظر می‌آید؛ در حالی که نه از پیش بوده و نه از این پس به جای خواهد ماند.

### راهی دشوار و معنوبتی شبیه محال

شبهه‌های کوئیلو برای دستیابی به معنای زندگی و زندگی معنوی، دشوار و غیر قابل توصیه به عموم مردم است؛ در حالی که معتقد است «دست یافتن به اکسیر اعظم نه فقط برای عده‌ای اندک، که از تمام مردم دنیا ساخته است.»<sup>۱۰۰</sup> او زندگی را رها می‌کند و در اروپا پیاده به راه می‌افتد تا جاده سانتیاگو را درنوردد<sup>۱۰۱</sup> یا به آمریکا می‌رود تا گروهی از زنان همجنس‌باز را دیده و دیدن فرشتگان را از آنها بیاموزد یا مدت‌ها وقت صرف می‌کند و در جنگل و دشت می‌رود تا از استادان سحر و جادو، راه یافتن و شناختن نیمه دیگر خود را بیابد؛ در حالی که معنویت در زندگی باید چیزی باشد که همه بتوانند به آن دست یابند و به سادگی به طور روزمره بتوان معنوی زیستن را فراگرفت و آموذ.

اما احکام شریعت و اخلاق اسلامی که برنامه و قواعد عملی را بیان می‌کند، برای کسی که به قلب خود توجه دارد، برنامه تحول روحی و معنوی است و با تصفیه دل از حضور شیاطین و فرونشاندن جنگ‌ها و ستیزهای آن، جان را آرامش می‌بخشد و به اصل خود بازمی‌گرداند. شریعت، بسیار سهل و برای همه قابل عمل است. اعمال ساده و کوتاهی مثل نماز و روزه یا زکات که به اندازه وسع مالی است، معنویت را به راحتی وارد زندگی می‌کند و مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تحولی را در زندگی آنها رقم می‌زند. گذشته از عالمان بزرگی که با شرایط مختلف در سپهر معنا بال گشوده و اوج گرفته‌اند، افراد بسیاری ساده‌ای که خیاط، آهنگر، باغبان، چوپان، کفاش و غیره بوده‌اند، توانسته‌اند غرق در نور و سرور معنویت زندگی کنند. که باید پرسید به راستی راه آنها چه بوده است؟

اصل توصیه کوئیلو به پیروی از خواست دل، ندای درونی و افسانه شخصی، ساده به نظر می‌رسد. اما کسب آمادگی برای این کار، باورهای ناسازگار با خرد و تمرینات غیب و گاهی

غیر قابل قبولی دارد که اینها کار را از سادگی اولیه خارج کرده و بسیار دشوار و پیچیده می‌کند. با اینکه ممکن است خواندن آنها در قالب رمانی که با ظرافت‌های ادبیات پست‌مدرن نوشته شده جالب باشد، اما عمل به آن، گذشته از ابهامات و پرسش‌های زیاد، ناخواستنی و خسته‌کننده است؛ برای مثال تمرین‌هایی که در «خاطرات یک مغ» پیشنهاد می‌شود؛ نظیر شکافتن پوست و گوشت دست با ناخن برای رها شدن از افکار رنج‌آور و منفی، تخیل دو ستون آتش و احضار شیطانی که میان آنهاست یا تمرین دانه که برای آن باید خود را جمع کنی و آرام بنشینی؛ سپس احساس کنی که رشد می‌کنی تا آنجا که باید کشیدگی دردآور و غیر قابل تحملی را در ماهیچه‌هایت احساس کنی.

او برنامه‌های عملی دشواری را پیشنهاد می‌کند؛ اما تکلیف و مسئولیت مستمری را دنبال نمی‌کند؛ غیر از پیگیری رویاها. برنامه‌هایی که او ارائه می‌دهد، بیشتر شبیه بازی است و در نهایت محصول آن، انسانی معمولی است که هیچ تفاوتی با دیگران ندارد؛ یعنی همان رذالت‌ها، خطاکاری‌ها و غیر قابل کنترل بودن<sup>۱۰۲</sup> و ... را دارا است. تنها تفاوت این است که با همه اینها کنار می‌آید و در همه آنها نیرویی فراتر از خودش را احساس می‌کند؛ همچنین در وهم خود در جهانی بزرگ‌تر از این دنیای مادی و گسترده‌تر از مرزهای آن خود را می‌یابد.

درحقیقت او به جای اینکه بتواند با برنامه‌های ساده، تحولات عظیمی ایجاد کند تا وجود مسی انسان عادی را به طلا تبدیل سازد، با برنامه‌های غریب و سخت او را در وضعیت خویش باقی می‌گذارد و تنها تصویری از زندگی‌های پیشین، فرشتگان، شیطان، دنیای نامرئی و خدا را در ظلمت و جهالت برایش پدید می‌آورد و نامش را سحر و جادو می‌گذارد و قرار است که این تصورات و توهنات، نیازهای معنوی بشر را برآورده سازد و زندگی او را از نور معنا لبریز کند.

### جمع بندی و نتیجه گیری

با اینکه نقد درست باید ناظر به سخن و اثر شخص باشد، اما در مورد پائولو کونیلو چشم‌پوشی از زندگی و شخصیتش، به معنای حذف صفحاتی از آثارش بوده و نقد، ناتمام می‌ماند. او خود را با آثارش می‌آمیزد و غیر از اینکه آنها را بخشی از روح و زندگی خود می‌داند، عملاً نام خود را بر قهرمان داستان نهاده و همسر خود را در جریان رمان‌ها به بازی گرفته و نقش او را بیان می‌کند. رمان‌های «خاطرات یک مغ»، «والکری‌ها»، «ورونیکا تصمیم

می‌گیرد بمیرد» و «زهیر» عملاً به جریان زندگی او وارد شده و از آن برمی‌آید. از همه مهم‌تر اینکه خود کوئیلو بر این جریان تاکید کرده و آثارش را در رابطه با شخصیت خودش به خوانندگان عرضه می‌کند.<sup>۱۰۳</sup> بنابراین با نادیده گرفتن تجربه‌های روان‌پریشی و بستری شدن او در تیمارستان یا شکست روابط زناشویی‌اش و یا اعتیادش نمی‌توان به فهم درست و دقیقی از آثار و اندیشه‌هایش رسید.

او بحران‌های روانی و شخصی شدیدی را پشت سر گذاشته و با کمک روان‌پزشک‌ها تا حدودی خود را بهبود بخشیده است. آثار و اندیشه‌های او برای کسی که از فشار روانی و بحران بی‌معنایی رنج می‌برد و در آستانه فروپاشی روانی یا خودکشی است، می‌تواند راهگشا و الهام‌بخش باشد و اوهام او را با خدا و فرشتگان و مفاهیمی مثبت به بحران‌های تحمل‌پذیر تبدیل کند. در غیر این صورت صرفاً یک اثر هنری است که به طور ناشایستی به حوزه معنویت وارد می‌شود و متاعی بدلی را به جای حقایق معنوی ارائه می‌دهد و اساساً با شکافی که میان خرد و ایمان ایجاد می‌کند یا با کنار گذاشتن زندگی در جهان دیگر، خداشناسی ناموجه، هوس‌محوری و سایر تفدهای طرح شده، برای افراد معمولی در زندگی و عمل اگر به سخنان او اعتماد کنند، بحرانهایی رفتاری، معرفتی و روانی ایجاد می‌کند.

کوئیلو آمیزه‌ای از نمادهای ادیان (اسلام و مسیحیت و یهودیت) و سنت‌های معنوی بودیسم (سنت ماه و سنت خورشید) را با نمادهایی از جاهای مختلف جهان گرد آورده و با ایجاد نوعی همدلی و همانندسازی، در میان مردم جهان نفوذ کرده است. از آسیا،<sup>۱۰۴</sup> اروپا،<sup>۱۰۵</sup> آمریکا<sup>۱۰۶</sup> و آفریقا<sup>۱۰۷</sup> به عنوان نقاطی که مرکز رویدادهای مهم رمان‌هایش است استفاده کرده و بدین ترتیب به مخاطب‌های مختلف نزدیک شده است. با توجه به استقبال گسترده از نوشته‌های او و نیز موقعیتش در سازمان ملل به عنوان مشاور ویژه یونسکو در برنامه «همگرایی‌های روحی و گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها»، می‌توان به وضعیت وخیم معنویت در جهان و پیش از آن، اوضاع آشفته روانی بشر این روزگار پی برد.

اندیشه‌های او توهماتی است که گاه با هم در تعارض است؛ مثل ارائه راه‌های دشوار برای رسیدن به هدفی همه‌گیر. گاه تا انتهای یک اندیشه نمی‌رود؛ مثل رها کردن رویای بهشت و گاه خرد و اندیشه را اقتاع نمی‌کند؛ نظیر آموزه ایمان. مسائل بسیاری به طور نادقیق و غیر شفاف مطرح می‌شود؛ چنان‌که در مورد جهان نامرئی توضیحات روشنی بیان نمی‌کند و

سرانجام اینکه با به کارگیری نمادهای معنوی شناخته شده در معانی متفاوت، بدون تعریف و استفاده از قراین کافی و روشن برای کسانی که این نمادها را با معانی اصیلش می‌شناسند، فریبندگی ایجاد می‌کند. در یک کلام پائولو کوئیلو معنویت را به یک دروغ بزرگ تبدیل کرده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. بریدا، صص ۷۹ و ۸.
۲. والکری‌ها، ص ۱۴۲.
۳. کیمیاگر.
۴. بریدا، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.
۵. همان، ص ۲۰۴.
۶. همان، صص ۷۹ و ۸۰.
۷. همان، ص ۱۴۶.
۸. کیمیاگر، ص ۲۲۳.
۹. همان، صص ۲۲۰ و ۲۲۲.
۱۰. همان، ص ۲۳۲.
۱۱. همان، ص ۲۸۶.
۱۲. راهنمای رزم‌آور نور، ص ۷۱.
۱۳. خاطرات یک مغ، ص ۸۸.
۱۴. همان، ص ۳۰۷.
۱۵. همان، ص ۲۰۵.
۱۶. همان، ص ۱۳۲.
۱۷. همان، ص ۱۰۸.
۱۸. ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۱۶۴-۱۶۷.
۱۹. کیمیاگر، ص ۱۹۹.
۲۰. همان، ص ۱۹۹.



شهرت‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۲۱. کوه پنجم، ص ۱۴.
۲۲. همان، ص ۱۸.
۲۳. همان، صص ۱۹۷ و ۱۹۸.
۲۴. همان، ص ۱۹۷.
۲۵. خاطرات یک مغ، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.
۲۶. کنار رود بیدار نشستم و گریستم، صص ۴۶ و ۴۷.
۲۷. کیمیاگر، ص ۲۲۳.
۲۸. شیطان و دوشیزه یریم، ص ۹.
۲۹. همان، ص ۱۴۸ و نیز کوه پنجم، ص ۲۳۹.
۳۰. رزم‌آور نور، ص ۷۱.
۳۱. رزم‌آور نور، ص ۲۵.
۳۲. همان، ص ۳۶.
۳۳. بریدا، ص ۱۳۱.
۳۴. همان، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.
۳۵. کوه پنجم، ص ۱۰.
۳۶. همان، ص ۱۱.
۳۷. همان، ص ۱۱.
۳۸. مکتوب، ص ۶۵.
۳۹. بریدا، ص ۴۰.
۴۰. همان، ص ۲۹.
۴۱. خاطرات یک مغ، ص ۳۰۹.
۴۲. همان، ص ۸۶.
۴۳. کوه پنجم، ص ۱۶۶. این نسبت‌گرایی ارزشی و تأکید محض بر نبرد در سایر آثار او نیز دیده می‌شود؛ نظیر خاطرات یک مغ، ص ۳۱۰.
۴۴. راهنمای رزم‌آور نور، ص ۳۲.

۴۵. زهیر، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.
۴۶. همان، صص ۳۰۹ - ۳۱۱.
۴۷. شیطان و دوشیزه پریم، ص ۱۹۱.
۴۸. زهیر، ص ۲۷۹.
۴۹. کیمیاگر، ص ۹۱، نشر فردوسی.
۵۰. رزم‌آور نور، ص ۶۰.
۵۱. کیمیاگر ص
۵۲. همان، ص ۱۱۶. نسخه فردوسی.
۵۳. بریدا، ص ۳۸.
۵۴. کنار رود بیدار نشستم و گریستم، صص ۴۶ و ۴۷.
۵۵. ورونیکا، ص ۱۲۸.
۵۶. همان، ص ۱۷۵.
۵۷. کیمیاگر، ص ۲۱۱.
۵۸. عطیه برتر، ص ۶۸ و کیمیاگر، ص ۱۵۶.
۵۹. همان، ص ۸۱.
۶۰. خاطرات یک مغ، ص ۱۲۴.
۶۱. کیمیاگر، ص ۲۲۰.
۶۲. همان، ص ۲۱۸.
۶۳. عطیه برتر، ص ۷۶.
۶۴. کنار رود بیدار نشستم و گریستم، صص ۷۴ و ۷۵.
۶۵. بریدا، صص ۸۲ و ۸۳.
۶۶. والکری‌ها، ص ۸۶.
۶۷. قرآن کریم با عبارت «و الیه المصیر» از آن یاد کرده است.
۶۸. «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم»
۶۹. «ما أخفی لهم من قره أعین»





۷۰. انشقاق / ۶.
۷۱. «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» فجر / ۲۸ و ۲۷.
۷۲. «يقول باليتنى كنت تراباً»، نیا / ۴۰.
۷۳. «يقول باليتنى قدمت لحياتى»، فجر / ۲۴.
۷۴. «و له مثل الأعلى»
۷۵. والكرى ها، ص ۲۳۲.
۷۶. كوه پنجم، ص ۱۳.
۷۷. كيميآگر، ص ۱۳۱، ناجور.
۷۸. بقره / ۸۲ و ۲۷۷؛ آل عمران / ۵۷؛ نساء / ۵۷ و ۱۲۲ و ۱۷۳؛ مائده / ۹ و ۹۳؛ یونس / ۴ و ۹؛ هود / ۲۳ و ...
۷۹. ركب: «تفسير الميزان»، ذیل آیه ۱۰ از سوره فاطر.
۸۰. زهير، ص ۲۵.
۸۱. «و كان بالمؤمنين رحيماً»
۸۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۰۲.
۸۳. «و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانسهم انفسهم اولئك هم الفائرزون»، حشر / ۱۸.
۸۴. «العمل الخالص: الذى لا تريد ان بحمدك عليه احد الا اله عزوجل»، همان ۴۷۸۵.
۸۵. «فى الخالص تكون الخلاص»، ميزان الحكمة، باب اخلاص، ح ۴۷۴۲.
۸۶. «عند تحقق الاخلاص تستنير البصائر»، ميزان الحكمة، باب اخلاص، ح ۴۸۱۱.
۸۷. همان، ح ۴۸۱۵.
۸۸. ميزان الحكمة، باب اخلاص، ح ۴۸۱۷.
۸۹. «الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون»، یونس / ۶۲.
۹۰. «ان للكنيات غايات لا بد ان ينتهى اليها فاذا حكم على احدكم بها فليبتالها و يصبر حتى يجوز فان اعمال حيله فيها عند اقبالها زائد فى مكروهاها...»، ميزان الحكمة، باب صبر، ح ۱۰۱۲۳.
۹۱. مظاهرى سيف، حميدرضا: «اخلاق موفقيت» هفته نامه پگاه، شماره ۱۹۸، دى ماه ۱۳۸۵.
۹۲. «الجزع عندالمصيبه يزيداها و الصبر عليها يبدلها»، ميزان الحكمة، باب جزع، ح ۲۳۲۱.

۹۳. همان، ح ۲۳۳۵.
۹۴. «صوتان بیغضا الله: احوال عند مصیبه و مزار عند نعمه»، همان، ح ۲۱۳۱.
۹۵. «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب»، همان، ح ۲۳۳۲.
۹۶. «من ضرب بیده علی فخذیه عند المصیبه حبط اجره»، همان، ح ۲۳۳۳.
۹۷. «ان النصر مع الصبر و الفرج مع الكرب و ان مع العسر يسرا»، میزان الحکمه، باب صبر، ح ۱۰۰۶۸.
۹۸. «بالصبر تدرك الرغائب»، همان، ح ۱۰۰۵۸.
۹۹. «یوول امر الصبور الی درک غایته و بلوغ امله»، تصنیف غررالحکم، ح ۶۳۳۳.
۱۰۰. کیمیاگر، یادداشت پیشگفتار، ص ۱۵.
۱۰۱. ن.ک: خاطرات یک مغ.
۱۰۲. والکری‌ها، ص ۲۴.
۱۰۳. سخنرانی در ایران، ضمیمه کتاب کیمیاگر، انتشارات کاروان.
۱۰۴. مناطقی از استپ در شمال آسیا در اوج داستان زهیر به میان آمده و او همسر گمشده‌اش را آنجا پیدا می‌کند.
۱۰۵. کوه‌های بیرنه در فرانسه و مناطقی دیگری از اروپا در رمان‌های: «خاطرات یک مغ»، «کنار رود پیدار نشستم و گریستم» و کوه پنجم آمده است.
۱۰۶. رمان والکری‌ها ماجرای سفر در بیابان‌های آمریکا و یافتن گروهی از ساحران به نام والکری‌ها است.
۱۰۷. داستان کیمیاگر حکایت سفر جوانی اروپایی به اهرام مصر برای یافتن گنج است.

## منابع

- بریدا، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، تهران، انتشارات کاروان، چ هشتم، ۱۳۸۴.
- خاطرات یک مغ، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ ششم، ۱۳۸۵.
- زهیر، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ دوم، ۱۳۸۵.
- شیطان و دوشیزه پریم، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ یازدهم، ۱۳۸۴.
- عطیه برتر، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ یازدهم، ۱۳۸۴.
- کتاب راهنمای رزم‌آور نور، ترجمه آرش حجازی، انتشارات کاروان، چ سوم، ۱۳۸۴.
- کنار رود پیدار نشستم و گریستم، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ دهم، ۱۳۸۴.

- کوه پنجم، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران، انتشارات البرز، ۱۳۷۷.
- کیمیاگر، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ یازدهم، ۱۳۸۴.
- مکتوب، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ نهم، ۱۳۸۴.
- والکری‌ها، ترجمه سوسن اردکانی، تهران، انتشارات نگارستان کتاب، چ دوم ۱۳۸۴.
- ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ترجمه آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، چ دهم، ۱۳۸۲.





پڙهه ښكارنده ښوونځي او مطالعاتو ښوونځي  
پرتال جامع علوم انساني